

نویسنده: جو-یوپ لی، ۲۰۲۰

برگردان: عبدالخالق لعل زاد

لندن، ۲۵ سپتمبر ۲۰۲۶

هویت ترکی در آسیای مرکزی و دشت قباچاق در دوران مغول و پس از آن¹

پیشگفتار برگردان

جو-یوپ لی، پژوهشگر برجسته کوریایی در حوزه تاریخ و مطالعات مردمان ترک و ترک‌زبان و استاد تاریخ در دانشگاه تورنتو، کانادا، است. وی طی سال‌های فعالیت علمی خود، آثار و مقالات پژوهشی متعددی در زمینه تاریخ، هویت و تحولات جوامع ترک و ترک‌زبان به رشته تحریر درآورده است.

از میان آثار او، مقاله پژوهشی «هویت ترکی در آسیای مرکزی و دشت قباچاق در دوران مغول و پس از آن» از پژوهش‌های ارزشمند و قابل‌توجه در این حوزه به شمار می‌رود. این پژوهش با بهره‌گیری از نزدیک به ۲۰۰ منبع، به بررسی شکل‌گیری و تحول مفهوم و هویت «ترکی» در آسیای مرکزی و دشت قباچاق در دوران مغول و سده‌های پس از آن می‌پردازد. اهمیت مقاله تنها در گستردگی منابع آن نیست، بلکه در رویکرد تاریخی نویسنده به مفاهیمی است که در ادبیات معاصر گاه به‌صورت یکسان یا درهم‌آمیخته به کار می‌روند. چنان‌که در بسیاری از روایت‌های معاصر، «ترک‌ها» به‌عنوان یک قوم واحد و دارای تبار مشترک و «ترک‌زبانان» به‌عنوان شاخه‌های از همان قوم تلقی می‌شوند؛ حال آن‌که بررسی تاریخی این مفاهیم نشان می‌دهد که رابطه میان زبان، هویت سیاسی، نام‌های قومی و تبار انسانی بسیار پیچیده‌تر از این ساده‌سازی‌هاست. از این منظر، مطالعه تاریخی کاربرد واژه‌ها و هویت‌هایی چون «تورک»، «ترک»، «ترکی» و «ترک‌زبانان» برای فهم تحولات جوامع آسیای مرکزی اهمیت ویژه‌ای دارد.

یکی از جنبه‌های مهم این پژوهش، توجه به تفاوت میان «تورک» و «ترک» به‌عنوان نام‌های تاریخی، «ترکی» به‌عنوان مفهومی زبانی و فرهنگی، و «ترک‌زبانان» به‌عنوان مجموعه‌ای از جوامعی است که به زبان‌های خانواده ترکی سخن می‌گویند. از این رو، باید میان زبان، فرهنگ، هویت قومی و هویت سیاسی تمایز گذاشت؛ تمایزی که در بحث‌های امروزی درباره اوزبک‌ها، قرغیزها، قزاق‌ها، ترکمن‌ها، اوغورها، آذربایجانی‌ها و دیگر جوامع ترک‌زبان اهمیت فراوان دارد. بنابراین، این مقاله

نه تنها برای پژوهشگران تاریخ آسیای مرکزی، بلکه برای هر کسی که می‌خواهد شکل‌گیری و تحول هویت‌های قومی و زبانی در این منطقه را فارغ از برداشت‌های امروزی و با تکیه بر شواهد تاریخی بشناسد، اثری درخور توجه است.

اهمیت روش‌شناختی مقاله نیز در این است که ما را از انتقال بی‌واسطه مفاهیم و هویت‌های امروزی به گذشته برحذر می‌دارد. یعنی نباید مفاهیم و هویت‌های قومی امروز را بدون بررسی تاریخی، به گذشته منتقل کرد. نام یک زبان، یک اتحادیه سیاسی، یک دودمان یا یک گروه تاریخی، لزوماً به معنای وجود یک «قوم» با تبار واحد و تعریف‌شده در تمام دوره‌های تاریخی نیست. از این رو، برای مطالعه علمی تاریخ، هر نام و مفهوم باید در زمان آن و زمینه تاریخی آن بررسی شود و میان زبان، فرهنگ، قومیت و وابستگی سیاسی تمایز گذاشته شود. فهم دقیق این تفاوت‌ها می‌تواند از ساده‌سازی تاریخ و نسبت‌دادن هویت‌های معاصر به جوامع گذشته جلوگیری کند و درک دقیق‌تری از تحولات هویتی در آسیای مرکزی و میان جوامع ترک‌زبان به دست دهد.

با توجه به اهمیت این پژوهش برای شناخت تاریخی مفاهیم «تورک»، «ترک»، «ترکی» و «ترک‌زبانان» و نیز ارزش آن در تفکیک میان زبان، تبار و هویت قومی و سیاسی، برگردان فارسی این مقاله را به علاقه‌مندان مباحث تاریخی، به‌ویژه نسل جوان کشور، تقدیم می‌کنم. این برگردان، بی‌هیچ شرح و تبصره‌ای، در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد تا خود بر پایه محتوای پژوهش و منابع مورد استفاده نویسنده، درباره دیدگاه‌ها و یافته‌های آن داوری کنند.

چکیده

هویت ترکی که نخستین بار با ظهور امپراتوری تورک در اواسط سده ششم میلادی پدیدار شد، تمامی کوچ‌نشینان ترک‌زبان جهان آسیای درونی را در بر نمی‌گرفت. تورک‌ها که بنیان‌گذار نخستین امپراتوری کوچ‌نشین ترکی بودند، واژه «تورک» را مختص خود می‌دانستند. در مقابل، اویغورها و قرغیزهای (پنیسی) که در دشت‌های مغولستان جانشین تورک‌ها شدند، خود را تورک نمی‌نامیدند. در نتیجه، پس از فروپاشی نهایی امپراتوری تورک در اواسط سده هشتم، هویت ترکی در میان گروه‌های غیرتورک در دشت‌های مغولستان تداوم نیافت.

واژه «ترک» در جهان اسلام به یک هویت بسیار گسترده بدل شد. نویسندگان مسلمان واژه «ترک» (و جمع آن: «اتراک») را گسترش دادند و عملاً آن را مترادف با کوچ‌نشینان آسیای درونی – اعم از

گروه‌های ترک‌زبان و غیرترک‌زبان – به کار بردند. بر همین اساس، وقتی مغولان وارد جهان اسلام شدند، نویسندگان مسلمان عموماً آنان را به عنوان ترک‌ها نامیدند. این دیدگاه اسلامی که ترک‌ها را کوچ‌نشینان آسیای درونی می‌دانست، توسط مغولان ایلخانی و جانشینان مغول در آسیای مرکزی (تیموریان، مغولان و شیپانیان اوزبک) پذیرفته شد و آنان خود را برجسته‌ترین شاخه ترک‌ها دانستند (اصطلاح آسیای مرکزی در اینجا برای منطقه داخلی‌ای به کار رفته که از بحیره خزر در غرب تا سین‌کیانگ چین در شرق امتداد دارد؛ آسیای درونی به مناطق دشت/استپ اشاره دارد).

در اصل، هویت ترکی آنان یک هویت غیرتاجیکی و کوچ‌نشین آسیای درونی بود، نه یک هویت غیرمغول و مرتبط با تورک‌ها. نکته مهم آنکه این هویت، هویت مغولی را نیز در بر می‌گرفت. در متون تاریخی و اسناد دوران ایلخانی و حکومت‌های جانشین مغول در آسیای مرکزی، واژه «ترک» در عبارت «ترک و تاجیک» و هم در شجره‌نامه‌های گوناگون منسوب به چنگیزی و تیموری، عمدتاً به مغولان اشاره داشت.

با این حال، چنین هویت ترکی (به سبک آسیای مرکزی) در دوران مغول و پس از آن در دشت قباچاق وجود نداشت. ظاهراً واژه «ترک» به عنوان خودشناسی در میان گروه‌های غیرتورک دشت قباچاق – مانند قباچاق‌ها – کاربرد نداشته است. به همین ترتیب، جانشینان مغول در دشت قباچاق (اوزبک‌ها، قزاق‌ها و تاتارها) خود را ترک نمی‌دانستند؛ با این حال، آن‌ها همچون هم‌تایان خود در آسیای مرکزی، خود را از تبار مغول می‌شمردند.

واژگان کلیدی

تورک (Türk)، ترک (Turk)، ترکی، مغول، جوچی، چغتای، اوزبک، قزاق، تاتار، کوچ‌نشین (کوچی)، تاجیک، چنگیزی/چنگیزیان، تیموری/تیموریان، آسیای مرکزی، آسیای درونی

خاستگاه و گسترش هویت ترکی

هویت ترکی نخستین بار به عنوان خود-شناسایی تورک‌ها (Türks) پدیدار شد؛ کسانی که بنیان‌گذار امپراتوری تورک (۵۵۱–۷۴۵ م) بودند. پس از سقوط آنان، هویت ترکی در استپ‌های مغولستان محو شد، زیرا اویغورها و قرغیزها که جانشینان تورک‌ها بودند، خود را با آن‌ها یکی نمی‌دانستند. با این

حال، نویسندگان مسلمان سده‌های میانه واژه «ترک» (جمع: «آتراک») را گسترش دادند و آن را عملاً به عنوان مترادفی برای کوچ‌نشینان آسیای درونی به کار بردند، فارغ از اینکه وابستگی زبانی آن‌ها چه بود.

ظهور و زوال هویت تورک

هویت ترکی برای نخستین بار زمانی پدیدار شد که تورک‌ها به رهبری بومین (حکومت: ۵۵۱-۵۵۲)، نخستین امپراتوری کوچ‌نشین ترکی را در میانه سده ششم در دشت/استپ‌های مغولستان بنیان نهادند. تورک‌ها تا زمان فروپاشی نهایی‌شان در میانه سده هشتم، نام «تورک» را مختص خود می‌دانستند و آن را برای دیگر گروه‌های ترک‌زبانی که زیر سلطه خود آورده بودند – چون توقوز اوغوز (که در تاریخ‌های چینی تیهله نامیده می‌شدند) و قرغیزهای (ینی‌سئی) – به کار نمی‌بردند؛ چنان‌چه از کاربرد واژه «تورک» در کتیبه‌های اورخون پیداست (۱). این بدان معناست که هویت ترکی تورک‌ها، شامل تمام کوچ‌نشینان ترک‌زبانی که زیر حاکمیت آنان بودند، نمی‌شد.

پس از فروپاشی تورک‌ها، نام «تورک» به‌گونه‌ای عنوانی برای خود-نامگذاری، توسط مردمان ترک‌زبانی که جانشین آنان شدند – یعنی اویغورها (که گروهی از توقوز اوغوزها بودند) و قرغیزها – پذیرفته نشد. اویغورها در کتیبه‌های سلطنتی خود، خویش را «اویغور» (Uyğur) نامیدند و واژه «تورک» (Türük) را تنها برای همان تورک‌ها به کار بردند که آنان را به عنوان دشمنان خود به تصویر کشیدند. برای نمونه، مویون چور، خان اویغور (حکومت: ۷۴۷-۷۵۹)، در کتیبه تاریات (تیرخین) چنین می‌گوید: «در ۲۸ سالگی‌ام، در سال مار، قلمرو تورک‌ها (Türük eli) را درهم کوبیدم و نابود ساختم» (۲). سخنان او که در کتیبه مویون چور (Šine-Ussu) ثبت شده نیز نشان‌دهنده تمایز میان اویغورها و تورک‌هاست: «شنیدم که اوزمیش تیگین به مقام خانی (توروک‌ها) رسیده است. در سال گوسفند (۷۴۳)، من [با سپاه خود] لشکر کشیدم... (اوزمیش خاقان را) دستگیر کردم... پس از آن، مردم توروک دیگر وجود خارجی نیافت» (۳). به همین ترتیب، قرغیزها نیز در کتیبه‌های خود که در منطقه علیای رود ینی‌سئی یافت شده، از واژه «تورک» برای نامیدن خود استفاده نکرده‌اند. برای مثال، متن کتیبه یا سنگ‌نوشته یادبود سوجی (Süjji) چنین است: «من در سرزمین‌های اویغور خان‌های یاغلاکار به منصبی گمارده شدم... من یک فرزند قرغیز و قاضی بویلا قوتلوغ هستم» (۴).

بر همین اساس، مورخان چینی سده‌های میانه نیز نام «تورک» («توجوئه» Tujue در منابع چینی) را مختص تورک‌ها می‌دانستند (۵). آن‌ها در تاریخ‌نگاری‌های رسمی دودمانی، گروه‌های ترک‌زبانی چون تیله، اویغورها و قرغیزها را با تورک‌ها یکی ندانسته‌اند (۶). برای نمونه، در کتاب «جیو تانگ‌شو» [تاریخ قدیم تانگ] آمده است: «پس از آنکه توجوئه به قدرت رسید، تیله به‌تدریج پراکنده و کوچک شد» (۷). به همین ترتیب، در حالیکه از شاتوئو، شاخه‌ای از «چوئوئه تورک‌های غربی، در کتاب «شین تانگ‌شو» [تاریخ جدید تانگ] به عنوان «قبیله‌ای جداگانه توجوئه غربی» یاد شده است، اما در تاریخ‌نگاری‌های چینی، اویغورها و قرغیزها هرگز با نام «توجوئه» نامیده نشده‌اند (۸).

ممکن است هویت تورک در میان نوادگان مستقیم تورک‌ها، تا سده‌ها پس از فروپاشی امپراتوری تورک در میانه سده هشتم، حفظ شده باشد. برای نمونه، خزرها که احتمالاً از تورک‌های غربی منشعب شده بودند، ممکن است مدعی داشتن نسب از طایفه آشینا – یعنی دودمان حاکم بر تورک‌ها – بوده باشند (۹). با این حال، هویت «تورک» آن‌ها ممکن است تا میانه سده دهم از میان رفته باشد. یوسف، حاکم خزر در سده دهم، در نامه‌ای به حسدای بن شاپروت (درگذشت: حدود ۹۷۵) – که ندیم یهودی خلیفه قرطبه بود – بر اساس سنت کتاب مقدس (و نه سنت تورکی) ادعا کرد که از نسل خزر، پسر هفتم توگارما، فرزند یافت است (۱۰). قُزلوق‌ها و تورگیش‌ها نیز که به کنفدراسیون قبیله‌ای ترک‌های غربی (مستقر در استپ‌های قزاقستان) تعلق داشتند، ممکن است هویت تورکی خود را حفظ کرده باشند (۱۱). وقتی محمود کاشغری، زبان‌شناس دوره قراخانی (فعال در حدود ۱۰۷۵)، در اثر خود «دیوان لغات‌الترک»، واژه «ترک» را در معنایی محدود به کار می‌برد، آن را مختص قراخانیان می‌داند؛ گروهی که از قبایلی چون قُزلوق و چینگیل تشکیل شده بودند (۱۲). با این حال، روشن نیست که آیا قراخانیان واقعاً هویت «تورک» را حفظ کرده بودند یا خیر. کاشغری احتمالاً هیچ خاطره یا شناختی از تورک‌ها نداشته است (۱۳). کاشغری در اثر خود هیچگاه از تورک‌ها نامی نمی‌برد، حتی آنجا که اوتوکان (Ötükän) را توصیف می‌کند؛ سرزمینی که خاستگاه آنان بود. او صرفاً می‌نویسد که آنجا «نام مکانی در بیابان‌های تاتار، در نزدیکی قلمرو اویغورها» است (۱۴). کاشغری در باب نیاکان گروه‌های ترک‌زبان، تنها از «ترک، پسر یافت، پسر نوح» و آلپ ار تونگا – که او را همان افراسیاب، قهرمان تورانی «شاهنامه» می‌داند – یاد می‌کند و هیچ نامی از چهره‌های تاریخی تورک به میان نمی‌آورد (۱۵).

به نظر می‌رسد که در آستانه هزاره دوم میلادی، خاطره و یاد تورک‌ها در جهان ترک‌زبان محو شده بود. سلجوقیان – که شاخه‌ای از اوغوزها (گروهی از کوچ‌نشینان ترکی ساکن استپ‌های میان بحیره

آرال و بحیره خزر/کسپین در سده‌های نهم و دهم بودند — هیچ خاطره‌ای از تورک‌ها نداشتند (۱۶). شاید سلجوقیان اوغوزخان — نیای افسانه‌ای قبایل ترک اوغوز — را جد خود می‌دانستند. با این حال، سنت اوغوز هیچ خاطره‌ی واقعی از تورک‌ها را حفظ نکرده بود (۱۷). برخی از مورخان درباره سلجوقی، از جمله ابن حسول (درگذشت: ۱۰۵۸)، افراسیاب را نیای سلجوقیان می‌دانستند (۱۸). غزنویان نیز که کار خود را به عنوان غلامان نظامی سامانیان پارسی آغاز کرده بودند، حتی ریشه‌های استپی خود را کنار گذاشتند. آنان برخلاف قراخانیان و سلجوقیان، کوشیدند تا مشروعیت خود را بر اساس سنت امپراتوری پارسی بنا کنند. چنان‌که مورخان درباره متآخرشان، آنها را به یزدگرد سوم، آخرین فرمانروای ساسانی، پیوند دادند (۱۹).

خلاصه آنکه، گروه‌های گوناگون ترک‌زبان در آسیای درونی پیش از دوران مغول، فاقد هویت مشترکی زیرعنوان تورک بودند (۲۰). آنان همچنین، در دیگر انواع هویت‌های «ترکی» — به شمول هویت اوغوز یا افراسیاب — نیز اشتراکی نداشتند (۲۱).

گسترش هویت ترکی در جهان اسلام

واژه «ترک» در جهان اسلام با معنایی وسیع‌تر احیا شد. نویسندگان مسلمان این واژه (و جمع آن، «اتراک») را گسترش دادند و عملاً آن را مترادف با کوچ‌نشینان آسیای درونی — به شمول گروه‌های کوچ‌نشین غیرترک‌زبان — به کار بردند (۲۲). شماری از نویسندگان مسلمان، «ترک‌ها» را با کوچ‌نشینان استپ‌های آسیای درونی یکی می‌دانستند. از همه مهم‌تر، مورخ نامدار پارسی-مسلمان، طبری (درگذشت: ۹۲۳)، در تاریخ خود، ترک‌ها را با نوادگان یافت یکی می‌داند و آنان را کسانی توصیف می‌کند که «صورتی پهن و چشمانی ریز» (عظیم‌الوجه، صغیرالعینین) دارند (۲۳). مروزی، نویسنده مسلمان سده یازدهم، میان ترکان — که آن‌ها را کوتاه‌قامت، با چشمان ریز و سوراخ‌های بینی و دهان تنگ توصیف می‌کند — و مردمان حبشه — که آن‌ها را بلندقامت، با چشمان و دهان گشاد و سوراخ‌های بینی بزرگ ترسیم می‌کند — تقابل قائل می‌شود (۲۴). مروزی و گردیزی (مورخ پارسی سده یازدهم)، تقریباً تمام مردمان ساکن در استپ‌های شمال سیردریا — از جمله برخی اقوام فینو-اوگری و سلاوی — را، صرف‌نظر از پیشینه زبانی‌شان، «ترک‌ها» می‌خوانند (۲۵). کی‌کاووس بن اسکندر، فرمانروای زیاری سده یازدهم (حکومت: ۱۰۴۹-۱۰۶۹)، نیز در اثر فارسی خود — قابوسنامه — ترکان را دارای «سری بزرگ، روی پهن، چشمانی تنگ، بینی پخش و لب و دندان‌های نه نیکو» توصیف می‌کند (۲۶). بر این اساس، او بیشتر مردم کوچ‌نشین آسیای درونی را ترک‌ها می‌داند؛ این

گروه نه تنها شامل اقوام ترک‌زبان مانند اوغوز، قپچاق و چینگیل می‌شود، بلکه اقوام غیرترک‌زبان چون تبتی‌ها، قای و تاتارها را نیز در بر می‌گیرد (۲۷). از این رو، جای شگفتی نیست که جوزجانی (متولد ۱۱۹۳)، مؤلف «طبقات ناصری» (تاریخی جامع از دودمان‌های مسلمان)، تبتی‌هایی را که مهاجمان غوری را عقب راندند، «ترک» می‌نامد (۲۸). کاشغری در اثر خود، «دیوان لغات‌الترک»، وقتی واژه «ترک» را در معنای خاص و محدود به کار می‌برد، آن را مختص قراخانیان می‌داند؛ برای نمونه، وقتی که «ترکان اصیل» (قراخانیان) را در تقابل با اغوزها (سلجوقیان) قرار می‌دهد (۲۹). با این حال، کاشغری نیز مانند دیگر نویسندگان مسلمان، واژه «ترک» را تقریباً برای تمامی مردم کوچ‌نشین آسیای درونی به کار می‌برد. اگرچه گویش‌های ترکی موضوع محوری «دیوان لغات‌الترک» کاشغری هستند، اما در این اثر، ترک‌ها نه به عنوان گویشوران زبان ترکی، بلکه به عنوان نوادگان «ترک، فرزند نوح، فرزند یافث» تعریف شده‌اند (۳۰). بر همین اساس، کاشغری در زمره ترک‌ها، نه تنها گروه‌های ترک‌زبان مانند اوغوز و قپچاق، بلکه گروه‌های غیرترک‌زبان مانند تانگوت‌های تبتی‌زبان و تاتارها و قای‌های مغول‌زبان را نیز جای می‌دهد (۳۱).

هویت ترکی در آسیای مرکزی در دوران مغول و پس از آن

شاید بارزترین ویژگی هویت ترکی در آسیای مرکزی طی دوران مغول و پس از آن، دربرگیرندگی هویت مغولی بوده است (۳۲). وقتی مغولان وارد جهان اسلام شدند، نویسندگان گوناگون مسلمان – بر پایه دیدگاه رایج اسلامی که ترک‌ها را در کل کوچ‌نشینان آسیای درونی می‌دانست – آنان را به عنوان ترک دیدند و توصیف کردند. مغولان ایلخانی نیز همان دیدگاه اسلامی درباره ترک‌ها را پذیرفتند؛ دیدگاهی که جانشینان مغول در آسیای مرکزی پس از دوران مغول نیز در آن سهیم بودند.

شناسایی مغولان به عنوان ترک توسط نویسندگان مسلمان

هنگامی که مغولان در اوایل سده سیزدهم برای نخستین بار به عنوان مهاجم وارد جهان اسلام شدند، نویسندگان مسلمان عموماً از آنان با نام‌های «تاتار» یا «مغول» یاد کردند، در حالی که واژه «ترک» را برای گروه‌های ترک‌زبان – چون مملوکان – به کار می‌بردند. برای نمونه، امیرخسرو دهلوی (درگذشت: ۱۳۲۵)، شاعر نامدار دوران سلطنت دهلی، میان مهاجمان مغول و سربازان ترکی دودمان مملوک دهلی (۱۲۰۶–۱۲۹۰) چنین تقابلی برقرار می‌کند: «مغولان از خراسان می‌آیند... و هر جا که ترک‌ها رگباری از تیرهای مرگبار خود را روانه می‌سازند، دشمنان مشتاقانه جان می‌سپارند» (۳۳).

جوزجانی برای اشاره به مغولان از واژه «مغول» استفاده می‌کند، در حالی که واژه «ترک» را در معانی گوناگونی به کار می‌برد؛ از جمله برای اشاره به سربازان برده‌ی ترکی در خدمت سلطنت دهلی (۳۴). به همین ترتیب، ابوشامه (۱۲۰۳-۱۲۶۷) - مورخ دمشقی سده سیزدهم - هنگام توصیف پیروزی مملوکان بر مغولان در نبرد عین‌جالوت، برای مملوکان واژه «ترک» و برای مغولان واژه «تاتار» را به کار می‌گیرد. او می‌نویسد: «تاتارها بر سرزمین‌ها چیره شدند و یک ترک از مصر به سوی آنان آمد که از جان خود دریغ نداشت و آنان را در شام نابود و پراکنده ساخت» (۳۵).

با این حال، چنین تقابلی میان ترک و مغول هم‌سنگ‌تمایزی بود که ابن‌اثیر (درگذشت: ۱۲۳۳)، مورخ نامدار عرب، میان سپاهیان سلجوقی و سربازان برده‌ی ترکی بغداد قائل می‌شد. ابن‌اثیر در کتاب خود، «الکامل فی التاریخ»، هنگام توصیف ورود طغرل بیگ (درگذشت: ۱۰۶۳)، فرمانروای سلجوقی، به بغداد، برای اشاره به او واژه «اوغوز» (الْغُزْ) و برای اشاره به گروه دیگر واژه «ترک» را به کار می‌برد (۳۶). با این حال، ابن‌اثیر سلجوقیان را نیز «ترک» می‌داند؛ برای نمونه، از ارسال - عمومی طغرل بیگ - با عنوان «ارسال بن سلجوق ترک» (الترکی) یاد می‌کند (۳۷). نکته حائز اهمیت آنکه ابن‌اثیر نیز مغولان را این‌گونه ترک توصیف می‌کند: «برخی از ترک‌ها که مسلمان نشده بودند، با تاتارها و چینی‌ها (ختاها)، باقی ماندند» (۳۸).

به‌همین ترتیب، نویسندگان مسلمان یاد شده که برای اشاره به مغولان از واژه‌های «تاتار» یا «مغول» استفاده کردند، در آثار خود مغولان را نیز ترک یا مردمی هم‌تبار آنان معرفی کردند. امیرخسرو دهلوی در کتاب خود، «خزائن‌الفتوح» - که تاریخ دوران سلطنت علا‌الدین خلجی (حکومت: ۱۲۹۶-۱۳۱۶) در دهلی است - می‌نویسد که مغولان «ترکان قبیلۀ قی و خورندگان قی (استفراغ)» هستند (۳۹). او همچنین در مثنوی «قیران‌السعدین»، ضمن اشاره به اعدام مغولانی که به دست سپاهیان دهلوی اسیر شده بودند، می‌نویسد: «هیچ‌یک از آن ترک‌های غارتگر کشته نشد، مگر آنکه پیش‌تر پوست سرش کنده شد» (۴۰). جوزجانی نیز هنگام توصیف ظهور مغولان، آنان را ترک می‌خواند و می‌گوید: «نخستین علامت قیامت، خروج ترک است» (۴۱). او هم از مغولان با عنوان «ترکان مغول» یاد می‌کند (۴۲). ابوشامه نیز در شرح پیروزی مملوکان بر مغولان، به خویشاوندی آنان اشاره کرده و می‌نویسد: «هر چیزی آفتی از جنس خود دارد» (۴۳). این تصور قرابت قومی میان مملوکان و مغولان، از سوی سلطان الناصر، حاکم مملوک (حکومت: ۱۲۹۳-۱۳۴۱، با دو وقفه)، نیز بیان شده است؛ او در توضیح رابطه میان این دو گروه به فرستادگان فرانسوی گفت: «ما و آنان از یک نژاد هستیم» (۴۴).

بنابراین، جای شگفتی نیست که در متون اسلامی، اغلب از مغولان با عنوان ترک‌ها یاد شده است. ابن بطوطه (درگذشت: ۱۳۷۷)، جهانگرد مراکشی که در سده ۱۴ سفری گسترده در قلمروهای مغول انجام داد، در «سفرنامه» خود از مغولان «خانات جغتای» در آسیای مرکزی و «اولوس جوچی» در دشت قباچاق با عنوان «ترک‌ها» یاد می‌کند (۴۵). برای ابن بطوطه، واژه «ترک» مترادف با کوچ‌نشینان آسیای درونی نیز بود. او هنگام توصیف مردمان شمال شرقی هند (آسام امروزی) که ظاهری شبیه به اهالی شرق آسیا داشتند، می‌گوید که «ساکنان این کوهستان شبیه ترک‌ها هستند» (۴۶). ابن خلدون (درگذشت: ۱۴۰۶)، مورخ بزرگ عرب، نیز در زندگی‌نامه خود، مغولان را «شاخه‌ای از ترکان» معرفی می‌کند (۴۷). ابن خلدون در اثر دیگری، فصلی را که به مغولان اختصاص دارد، چنین نام‌گذاری کرده است: «گزارشی درباره حکومت تاتارها [که یکی] از قبایل ترک هستند». در بخشی دیگر از همین اثر آمده است: «پیش‌تر درباره تاتارها و اینکه آنان [یکی] از قبایل ترک هستند، سخن گفتیم» (۴۸). ابن عربشاه (درگذشت: ۱۴۵۰) – نویسنده کتاب «عجائب المقدور فی نوائب تیمور» که شرح‌حالی از تیمور (حکومت: ۱۳۷۰-۱۴۰۵) است – نیز مغولان را ترک توصیف می‌کند. برای نمونه، او خاندان چنگیزخان (یعنی مغولان) را «قریش ترکان» می‌نامد (۴۹). ابن عربشاه همچنین اولوس جوچی را «سرزمین/بلاد تاتارها» و قبایل آن را هم‌زمان ترک می‌خواند (۵۰). به همین ترتیب، او برای توصیف سپاه تیمور، هر دو واژه «ترک» و «تاتار» را به کار می‌برد (۵۱).

پذیرش هویت ترکی توسط مغولان و جانشینان آن‌ها

هویت ترکی – یعنی همان دیدگاه اسلامی که ترک‌ها را (به شمول مغولان) به عنوان کوچ‌نشینان آسیای درونی می‌شناخت – توسط فرمانروایان مغول در ایران پذیرفته شد (۵۲). بهترین نمونه آن در کتاب «جامع‌التواریخ» دیده می‌شود؛ تاریخ جامعی که رشیدالدین فضل‌الله همدانی (درگذشت: ۱۳۱۸) برای غازان‌خان، فرمانروای ایلخانی (حکومت: ۱۲۹۵-۱۳۰۴)، تألیف کرد. رشیدالدین در این اثر، تمام مردمان کوچ‌نشین دشت‌های آسیای درونی، از جمله مغولان، را در زمره «ترک‌ها» طبقه‌بندی می‌کند. به‌گونه مشخص‌تر، رشیدالدین کوچ‌نشینان آسیای درونی را در چهار گروه ترک جای می‌دهد که سه مورد از آن‌ها همان مغولان (جدید یا اصیل) هستند: «قبایل (اقوام) اوغوز» که شامل ۲۴ شاخه اوغوز و دیگر قبایل مانند اویغور، قباچاق و قانقلی است (۵۳) و «قبایلی از ترک‌ها که امروز مغول خوانده می‌شوند، اما در روزگاران گذشته هر یک نام و زبانی ویژه داشتند و هر کدام فرمانروا و امیری جداگانه داشتند و از هر یک، شاخه‌ها و قبایلی پدید آمد و باقی ماند». این قبایل عبارتند از جلایر، تاتار، اویرات و غیره (۵۴)؛ «قبایل ترک که پادشاهان و رهبران جداگانه نیز داشتند، اما با اقوام ذکر شده در

فصل قبل یا مغولان رابطه نزدیکی ندارند، اما از لحاظ چهره و زبان به آنها نزدیک هستند». این قبایل عبارتند از: اونگگوت، نایمان، کرییت، قرغیز و تانگوت، در میان دیگران (۵۵)؛ «قبایل ترکی که در قدیم به عنوان مغولی نامیده می‌شدند». قبایل و طوایف اصیل مغول چون برلاس، قونغرات، منغیت و اوشین – که رشیدالدین از آنها با عنوان «اتراک مغول» (ترکان مغول) یاد می‌کند – به این گروه تعلق دارند (۵۶). رشیدالدین می‌نویسد که تمام ترکان صحرانشین از نسل چهار پسر دیب باقوی، پسر یافت هستند؛ کسی که در میان مردمان آسیای درونی به نام ابولجه خان نیز شناخته می‌شود (۵۷). در مجموع، رشیدالدین مغولان را قدرتمندترین و گسترده‌ترین شاخه ترکان می‌دانست (۵۸).

هویت ترکی که شامل حال مغولان نیز می‌شد، توسط جانشینان مغول در آسیای مرکزی پذیرفته شد. کوچ‌نشینان خانات جغتای – که در میانه سده چهاردهم به دو گروه تیموریان و مغولان تقسیم شدند – و هم اوزبک‌های شیبانی – که در اوایل سده شانزدهم جایگزین گروه اولی گشتند – مفهوم ایلخانی هویت ترکی را پذیرفتند و خود را «ترکان مغول» دانستند (۵۹). هویت تیموری به خوبی در «مقدمه» کتاب «ظفرنامه» بازتاب یافته است؛ اثری به قلم شرف‌الدین علی یزدی (درگذشت: ۱۴۵۴)، مورخ دربار تیموری، که تبارشناسی مبتنی بر یافت را برای خاندان چنگیزی – که پیش‌تر توسط مورخان ایلخانی تدوین شده بود – پذیرفت و گسترش داد. یزدی نیز چون رشیدالدین، در اثر خود تیموریان (که از قبيله برلاس بودند) و چنگیزیان را «ترکان مغول» توصیف می‌کند. به‌گونه مشخص‌تر، یزدی مغولان – به شمول تیموریان و چنگیزیان – را از نسل مغول‌خان معرفی می‌کند؛ نوه‌ی نوه‌ی نوه‌ی ترک‌خان (پسر یافت) که او را ابوالترک (به معنای پدر ترکان) نیز می‌نامد (۶۰). بر اساس روایت یزدی، تیموریان و چنگیزیان به شاخه‌ی مغولی ترکان تعلق دارند. از این رو، او هنگام اشاره به فتوحات مغول می‌نویسد: «ترکان به یمن اتفاق و یک‌جهتی، عالم مسخر گردانیده‌اند» (۶۱). یزدی همچنین قره‌تاتارها را – که گروهی بازمانده از مغولان ایلخانی در آناتولی بودند – «قومی از اتراک» می‌خواند (۶۲). الغ بیگ، فرمانروای تیموری (حکومت: ۱۴۴۷-۱۴۴۹)، نیز در اثر خود، «تاریخ اربع‌اولوس» – که تاریخ دودمان چنگیزی است – به شیوه‌ای مشابه، مغولان را ترکان معرفی می‌کند (۶۳). او به‌گونه طبیعی، سپاهیان مغول حاضر در لشکرکشی خوارزم را «ترک تیغ‌زن فلک» می‌نامد که استعاره‌ای برای خورشید صبحگاهی است (۶۴). الغ بیگ هم ضمن ستایش روحیه جنگاوری و دلیری مغولان، آنان را «ترکان» خطاب می‌کند (۶۵). مورخ متأخر دوره تیموری (درگذشت: حدود ۱۵۳۵)، نیز در کتاب «حبیب‌السیر»، تیموریان و چنگیزیان را «ترکان مغول» توصیف می‌کند (۶۶). او بدین ترتیب، این دو دودمان را «سلاطین ترک» می‌خواند و در عین حال، تیمور را به عنوان یک «امیر» مغول توصیف می‌کند (۶۷).

نکته حائز اهمیت این که مورخان دوره تیموری میان ترکان مغول منتسب به چنگیز و تیمور و ترکمن‌ها تمایز قائل می‌شدند. یزدی روایت می‌کند که ترکان – که تبارشان به ترک می‌رسد – و ترکمن‌ها – که از نسل منساک، پسر دیگر یافت هستند – از همان روزگار ترک و غوز (پسر منساک) با یکدیگر دشمن بوده‌اند (۶۸). به همین ترتیب، الغ بیگ نیز می‌نویسد که ترکمن‌ها از نسل منساک هستند و خاطر نشان می‌کند که آنان «بدترین اقوام ترک» به شمار می‌روند (۶۹). الغ بیگ می‌افزاید که عثمانی‌ها از نسل چین – دیگر پسر یافت – هستند و تأکید می‌کند که نباید او غوزخان (که دودمان عثمانی به او منسوب است) را با آن شخصیتِ همنام دیگر که نیاکان چنگیزیان و تیموریان به او می‌رسند، یکی دانست. گروه نخست از نسل چین و گروه دوم از نسل ترک و مغول بودند (۷۰). میرخواند (درگذشت: ۱۴۹۸)، مورخ متأخر دوره تیموری، نیز در کتاب «روضۃ‌الصفاء» می‌نویسد که «ترکمن‌ها یک قوم جداگانه و متمایز از ترکان هستند و به دلیل شباهت‌شان به ترکان، ترکمن نامیده شده‌اند» (۷۱). میرخواند نیز همچون الغ بیگ، ترکمن‌ها را «بدترین طبقات ترک» توصیف می‌کند (۷۲). خواندمیر، نوه میرخواند، در کتاب «حبیب‌السير» سخنان پدر بزرگش را تکرار می‌کند: «ترکمن‌ها قومی جداگانه هستند و هیچ‌گونه خویشاوندی با ترکان ندارند» (۷۳). خلاصه آنکه، هویت ترک-مغول تیموریان، هویت‌های ترکمنی مانند سلجوقیان و عثمانیان را در بر نمی‌گرفت.

اوزبک‌های شیبانی نیز چون تیموریان، تلقی ایلخانی از هویت ترکی را پذیرفتند و خود را «ترکان مغول» دانستند. ابوالغازی بهادرخان، فرمانروای اوزبک خیوه در سده هفدهم (حکومت: ۱۶۴۴-۱۶۶۳)، در اثر خود با عنوان «شجره ترک»، مغولان را چون نیاکان اوزبک‌ها به تصویر می‌کشد؛ درست همان‌گونه که مورخان تیموری، مغولان را به عنوان نیاکان تیموریان معرفی می‌کردند (۷۴). همان‌گونه که از عنوان اثر او، «شجره ترک» (تبارنامه ترکان) – که تاریخچه چنگیزیان و مغولان را از دوران باستان تا عصر اوزبک‌ها در بر می‌گیرد – پیداست، ابوالغازی نیز اوزبک‌ها را «ترکان مغول» می‌داند (۷۵). همچنین محمود بن امیر ولی بلخی – نویسنده کتاب «بحرالاسرار فی مناقب الاخیار» که اثری دایرةالمعارف‌گونه متعلق به میانه سده هفدهم و حاوی تاریخ چنگیزیان است – اوزبک‌ها را هم ترک و هم مغول می‌خواند. محمود بن ولی در بخشی از اثر خود که به نام‌های ساکنان ترکستان می‌پردازد، چنین بیان می‌کند که ترک، مغول و ازبک صرفاً نام‌های متفاوتی برای یک مردم واحد بوده‌اند: مردم ترکستان از زمان ترک (پسر یافت) تا دوران مغول خان، ترک نامیده می‌شدند؛ پس از حکومت مغول خان، آن‌ها مغول خوانده می‌شدند؛ و پس از دوران فرمانروایی اوزبک‌خان، ساکنان آن سرزمین اوزبک نام گرفتند (۷۶).

بر این اساس، محمود بن ولی ترکستان را منطقه‌ای وسیع تعریف می‌کند که از سیردریا تا قره مورین (نام مغولی رود زرد) امتداد دارد؛ یعنی همان استپ‌های آسیای درونی که سرزمین مغولان را نیز در بر می‌گیرد (۷۷).

ماهیت هویت ترکی مغولان و جانشینان آن‌ها در آسیای مرکزی پس از عصر مغول

هویت ترکی‌ای که در تاریخ‌نگاری‌های دوران حکومت‌های چنگیزی و تیموری در آسیای مرکزی و ایران بازتاب یافته است، در اصل یک هویت غیرتاجیک، مغول کوچ‌نشین آسیای درونی بود (۷۸). پیش از هر چیز، این هویت، یک هویت تورکی نبود؛ هویتی که مدت‌ها پیش از ظهور مغولان از میان رفته بود. این هویت همچنین یک هویت ترکی پیش از دوران مغول – چون هویت سلجوقی یا قراخانی – نبود. این نکته به خوبی در سخنان علیشیر نوایی (درگذشت: ۱۵۰۱) – شاعر و دانشمند دربار تیموری هرات که خود را تورک می‌دانست – بازتاب یافته است. نوایی در اثر خود، «محاكمة اللغتين»، با استدلال بر اینکه زبان ترکی یک زبان ادبی اصیل و برتر از فارسی است، می‌نویسد: «روزگار از پادشاهان عرب (ملک عرب) و فرمانروایان ایرانی (سارت سلاطینی) به خان‌های ترکی (تورک خانلر) منتقل شد. از دوران هولاکو خان و از زمان تیمور (سلطان صاحب‌قران تیمور کورگان) تا پایان پادشاهی پسر و جانشینش، شاه‌رخ، اشعاری به زبان ترکی سروده شد...» (۷۹). نوایی در اینجا، هولاکو (حکومت: ۱۲۵۹-۱۲۶۵)، بنیان‌گذار ایلخانان، را نه تنها یک تورک، بلکه نخستین خان ترکی در جهان اسلام می‌داند. نوایی در مقابل، طغرل بیگ، فرمانروای سلجوقی را «یک فرمانروای ایرانی (سارت سلطان)» توصیف می‌کند (۸۰). ظهیرالدین محمد بابر (حکومت: ۱۵۲۶-۱۵۳۰) – بنیان‌گذار امپراتوری تیموری-مغولی – نیز مانند نوایی، احتمالاً چنگیزیان را نخستین خان‌های ترکی در آسیای مرکزی می‌دانسته است. بابر نیز خود را تورک می‌نامد؛ عنوانی که او در خاطرات خود، «بابرنامه»، عمدتاً برای تیموریان و رعایای ترک‌زبان آن‌ها به کار می‌برد (۸۱). با این حال، وقتی بابر خاطرنشان می‌کند که «در گذشته، پدران و نیاکان ما (بیزنین آتا آغا) قانون چنگیزخان (چنگیز توراسی) را رعایت می‌کردند و هیچ کاری برخلاف آن قانون انجام نمی‌دادند...»، او چنگیزخان را به عنوان یکی از نیاکان تیموریان به تصویر می‌کشد (۸۲). بابر به احتمال بسیار زیاد، مغولان (طایفه برلاس) را – و نه قراخانیان یا سلجوقیان را – نیاکان خود می‌دانست.

نکته حائز اهمیت این که هویت ترکی مغولان و جانشینان‌شان، هویتی غیرتاجیک و متعلق به کوچ‌نشینان آسیای درونی بود. واژه «ترک» در تقابل با «تاجیک» – به معنای ایرانیان یکجانشین (غیرکوچی) –

قرار داشت، نه در تقابل با «مغول» (۸۳). به عبارت دیگر، در ایران و آسیای مرکزی عصر مغول و پس از آن، واژه «ترک» مفهومی در رابطه با «تاجیک» داشت، نه با «مغول». از این رو، اصطلاح «ترک و تاجیک» که بیانگر دو گروه کوچ‌نشین و یکجانشین بود، در متون تاریخی و اسناد دوره ایلخانی رواج یافت (۸۴). نکته قابل‌توجه اینکه در این ترکیب، واژه «ترک» در درجه نخست به مغولان اطلاق می‌شد. برای نمونه، رشیدالدین می‌نویسد که چنگیزخان (درگذشت: ۱۲۲۷) پیش از آغاز لشکرکشی علیه امپراتوری خوارزمشاهیان برای تلافی قتل فرستادگانش، بر فراز تپه‌ای رفت و از خداوند – که او را «آفریننده‌ی تاجیک و ترک» خطاب کرد – طلب یاری کرد (۸۵). این واقعیت که مفهوم ترک در تقابل و نسبت با تاجیک تعریف می‌شد، در توصیف یونس‌خان (درگذشت: ۱۴۸۷) – حاکم مغول و پدربزرگ مادری بابر – در کتاب «تاریخ رشیدی» (تاریخی از خانان مغول متعلق به سده شانزدهم) نیز بازتاب یافته است: «ما همواره نام یونس‌خان مغول را می‌شنیدیم و گمان می‌کردیم که او یک مغول است: "بی‌ریش (کوسه)" و "آداب و رفتاری چون سایر ترکان صحرا". اما هنگامی که خان را دیدیم، او "مردی خوش‌محاوره، هم‌ریش، تاجیک‌چهره، در غایت تواضع، تکلم و محاورتی بود؛ چنان‌که حتی در میان تاجیکان نیز یافتن فردی نادر است» (۸۶). در این متن، واژه‌ی «ترک» در تقابل با «تاجیک» (و نه در تقابل با «مغول») قرار گرفته و به معنای کوچ‌نشین آسیای درونی به کار رفته است.

هویت مغولی چنگیزیان و تیموریان در آسیای مرکزی پس از دوران مغول

در نتیجه، تیموریان، مغولان و شییبانیان اوزبک با وجود اینکه ترک‌زبان بودند، هویت مغولی خود را حفظ کرده یا به نمایش گذاشتند (۸۷). نخست آنکه واژه‌ی «مغول» – که مردمان بخش شرقی قلمرو جغتای برای نامیدن خود به کار می‌بردند – بازتاب‌دهنده‌ی هویت مغولی بود، زیرا معنای آن مغول بود. به گفته‌ی مورخ مغول، محمد حیدر دوغلات (درگذشت: ۱۵۵۱)، اصطلاح «مغول» نه تنها شامل مغولان، بلکه شامل تیموریان نیز می‌شد. او ضمن اشاره به تاریخچه‌ی چهار «اولوس» چنگیزی که توسط الغ‌بیگ، نوه‌ی تیمور، روایت شده است، می‌گوید: «یکی از آن چهار [اولوس]، مغول است. مغول به دو شاخه تقسیم شده است: یکی مغول و دیگری جغتای» (۸۸).

تیموریان از نام «جغتای» – که بازتاب‌دهنده‌ی هویتی چنگیزی بود – به عنوان نامی برای اشاره به خود استفاده کردند (۸۹). برای نمونه، نطنزی در توصیف فتح اولوس جوچی توسط تیمور می‌نویسد که «تمام پایتخت اوزبک‌ها زیر دست و پای جغتای ویران شد» (۹۰). به همین ترتیب، یزدی می‌نویسد

که تیمور «تمام اولوس جغتای» را برای حمله به اولوس جوچی گرد هم آورد (۹۱). مورخان تیموری، اگرچه عمدتاً از واژه‌ی «مغول» برای اشاره به همتایان شرقی خود استفاده می‌کردند، اما مغولان را نیز متعلق به همان «اولوس» جغتای می‌دانستند. برای مثال، نظام‌الدین شامی، مورخ دربار تیمور، در کتاب «ظفرنامه» (تاریخ تیمور که در اوایل سده پانزدهم نگاشته شده)، نام فرمانروای مغول، تغلق تیمور (حکومت: ۱۳۵۱-۱۳۶۳)، را در زمره‌ی فرمانروایان «اولوس» جغتای ذکر می‌کند (۹۲). به همین ترتیب، خواندمیر از تغلق-تیمور خان با عنوان حاکم «اولوس جغتای» جته یاد می‌کند (۹۳). خواندمیر نیز هنگامی که می‌نویسد تیمور پس از تثبیت قدرت خود در «مملکت جغتای» و «اولوس جوچی‌خان»، توجه خود را به «مملکت ایران» معطوف کرد، از اصطلاح «مملکت جغتای» برای اشاره به مجموع قلمرو تیموریان و مغولستان استفاده می‌کند (۹۴).

تیموریان نیز خود را مغول می‌دانستند. برای نمونه، نویسنده‌ی ناشناس کتاب «معزالانساب فی شجرة الانساب» – که شجره‌نامه تیموریان و چنگیزیان بوده و برای شاهرخ (حکومت: ۱۴۰۵-۱۴۴۷)، فرزند تیمور، تألیف شده – از نسب تیموریان بدین‌گونه یاد می‌کند: «شجرة انساب سلاطین مغول که آباء و اجداد حضرت سلطنت [شاهرخ] داخل آن شجره، بلکه ثمره آن شجره‌اند» (۹۵). به همین منوال، نویسنده «معزالانساب» ضمن اشاره به نیاکان و قبیله تیمور، می‌افزاید که «تمام اقوام مغول از نسل دو شخص‌اند که در ارکانه قوتوقون رفته بودند» (۹۶). به همین ترتیب، خواندمیر در ستایش نسل شریف تیمور خاطر نشان می‌کند که «امرای مغول پیوسته سلسله نسبی آباء و اجداد را محفوظ داشته» (۹۷). ابوالفضل (درگذشت: ۱۶۰۲)، مورخ دربار امپراتوری مغول تیموری، نیز در اثر خود تیموریان را مغول می‌داند. او بیان می‌کند که تیموریان (آسیای مرکزی و هند) به «مردم مغول (شعب مغول)» تعلق دارند و از نیاکان آنان با عنوان «اولوس مغول» یا «قبیله (قوم) مغول» یاد می‌کند (۹۸). هویت مغولی تیموریان همچنین در سخنان تیمور و پیرو او، امیر جلال، که در «ظفرنامه» شامی – اثری که به خود تیمور تقدیم شده – ثبت گردیده، به خوبی نمایان است. هنگامی که او و یارانش در جریان عملیاتی در «دشت کبالا» در نزدیکی بغداد با کمبود آب مواجه شدند، امیر جلال سهم آب خود را به یکی از پیروان تیمور که از «اولوس» جوچی بود بخشید و گفت این کار را می‌کند تا «کرم جغتای» در یادها بماند. وقتی تیمور بعداً از این ماجرا آگاه شد، امیر جلال را ستود و گفت: «چون سهم آبی که خود به اوزبک دادی که از نسل قیات است، در نسل جغتای ذکری ای مکرمت باقی ماند». امیر جلال در پاسخ گفت: «آری، طایفه مغول به یمن آن اتفاق و امثال آن مسامحت‌ها، عالم را مسخر کردند و با داد و دهش، جهان را گرفتند» (۹۹). در اینجا باید توجه داشت که نه تنها مغول‌ها، بلکه جغتایی‌ها و اوزبک‌ها (اصطلاحی که به مردمان تبار جوچی اطلاق می‌شد) نیز بازتاب‌دهنده‌ی هویت مغولی بودند.

از این رو، کلاویخو – فرستاده‌ی کاستیل که در ۱۴۰۴ از دربار تیمور دیدن کرد – در به‌کارگیری نام‌های «مغول» و «جغتایی» برای تیموریان در سفرنامه‌ی خود، بر حق است. به‌گونه مشخص‌تر، کلاویخو از امپراتوری تیمور با عنوان «مغولیه» یاد می‌کند (۱۰۰). او همچنین می‌نویسد که مردمان کوچ‌نشین قلمرو تیموری – از جمله خود تیمور – پس از مرگ جغتای خان (حکومت: ۱۲۲۷-۱۲۴۲)، خود را «جغتایی» و از نسل مغولان (تاتارها) می‌نامیدند که همراه با چنگیزخان از سرزمین تاتارها به منطقه سمرقند آمده بودند (۱۰۱).

هویت مغولی تیمور در نوشته‌های دیگر نویسندگان غیرتیموری نیز ثبت شده است. برای نمونه، ابن‌خلدون در شرح دیدار خود با تیمور، او را «سلطان مغول و تاتار» می‌نامد (۱۰۲). به روایت ابن عرب‌شاه، تیمور خطاب به «قرمتاتارها» – که گروهی بازمانده از مغولان ایلخانی در آناتولی بودند – نامه‌ای نوشت و از آنان خواست تا در نبرد علیه سلطان عثمانی، بایزید اول (سلطنت: ۱۳۸۹-۱۴۰۲)، به او بپیوندند؛ او در این نامه چنین گفت: «نیاکان ما و شما یکی هستند و همه ما شاخ و برگ یک درختیم» (۱۰۳). ابن کمال (کمال‌پاشازاده) (درگذشت: ۱۵۳۶)، مؤلف کتاب «تواریخ آل عثمان»، سپاه تیمور را «تاتار» می‌خواند (۱۰۴). مورخ عثمانی دیگری به نام مصطفی عالی (درگذشت: ۱۶۰۰) تیمور را «مغول» توصیف کرده و می‌نویسد که او متعلق به «قبیله تاتار موسوم به اولوس برلاس» بوده است (۱۰۵). مصطفی عالی همچنین می‌نویسد که تیمور پس از فتح آناتولی، ضیافتی را طبق «آیین مغول» برپا کرد (۱۰۶). اولیا چلبی (درگذشت: حدود ۱۶۸۴)، جهانگرد نامدار عثمانی، نیز تیمور را «تاتار» می‌نامد. اولیا چلبی در توصیف شهر «ایسکی کیریم» متعلق به تاتارهای کریمه می‌نویسد: «به خاطر ایسکی کیریم بود که تاتارهای هولاکو، تاتارهای چنگیزخان، تاتارهای تیمور و تاتارهای توقتمیش خان به کریمه آمدند و پس از یورش و غارت، آنجا را ترک کردند» (۱۰۷).

اوزبک‌های شیبانی ماورالنهر و خوارزم نیز هویت مغولی خود را حفظ کردند. برای نمونه، محمد شیبانی خان (حکومت: ۱۵۰۱-۱۵۱۰)، فاتح اوزبک آسیای مرکزی، در غزلی که به زبان ترکی جغتایی سروده، از قومی که خود بدان تعلق دارد با عنوان «مغول» یاد می‌کند. او می‌نویسد: «همه مردمان در من می‌گنجند، اما من در این مردم نمی‌گنجم؛ خوب و بد در من جای دارند، اما من در میان مغولان نمی‌گنجم» (۱۰۸). مونس و آگهی، نویسندگان کتاب «فردوس‌الاقبال» (تاریخ دودمان اوزبک قونغرات در خیوه که در اوایل سده ۱۹ نگاشته شده)، قبیله قونغرات را – که فرمانروایشان به آن تعلق داشت – یکی از «اقوام مغول» توصیف می‌کنند (۱۰۹). محمود بن ولی نیز در اثر خود، مخدومش

نذر محمد خان (حکومت: ۱۶۰۶-۱۶۴۲ و ۱۶۴۸-۱۶۵۱) و دودمان اوزبک متبوع او را با عنوان «خواقین مغول» (خان‌های مغول) خطاب می‌کند (۱۱۰).

هویت «ترکی» جانشینان مغول در دشت قباچاق

هویتی ترکی از نوع آسیای مرکزی در دشت قباچاق وجود نداشت. در دوره پس از مغول، «اولوس» جوچی (یا مردم آن) به‌تدریج به هویت‌های گروهی جدیدی تحول یافتند؛ مانند اوزبک‌ها و قزاق‌ها در بخش شرقی دشت قباچاق، و تاتارها (ی کریمه) در بخش غربی دشت قباچاق. با این حال، این مردمان ترک‌زبان خود را «ترک» نمی‌نامیدند، بلکه خود را از نسب مغول می‌دانستند.

فقدان خود-هویتی ترکی

در واقع، تقریباً هیچ‌گونه شواهد مکتوب یا شفاهی وجود ندارد که نشان دهد گروه‌های ترک‌زبان دارای خاستگاه غیرترک و ساکن در مناطق استپ آسیای درونی، در دوره مغول از واژه «ترک» برای نامیدن خود استفاده کرده‌اند. احتمالاً به دلیل عدم کاربرد این واژه در میان گروه‌های ترک‌زبان استپ‌های مغولستان – چون نایمان‌ها و اونگوت‌ها – واژه «ترک» حتی در «تاریخ سری مغولان» (مهم‌ترین منبع درباره گروه‌های کوچ‌نشین مغولستان در آغاز سده سیزدهم) نیز دیده نمی‌شود. برای نمونه، در این اثر تاریخی، از قباچاق‌ها و قانقلی‌ها تنها با نام‌های خاص خودشان یاد شده است (۱۱۱). به همین ترتیب، منابع چینی این دوره نیز برای اشاره به گروه‌های ترک‌زبان استپ‌های آسیای درونی، واژه «ترک» (Tujue) را به کار نبرده‌اند. برای نمونه، ژائو گونگ (درگذشت: ۱۲۴۶)، فرستاده دودمان سونگ جنوبی نزد مغولان، در اثر خود با عنوان «مینگدا بیلو» از قوم ترک‌زبان اونگوت با نام تاتار سفید (بای دادا) و از مغولان با نام تاتار سیاه (هی دادا) یاد می‌کند (۱۱۲). به همین ترتیب، وقایع‌نامه‌های روس برای اشاره به قباچاق‌ها و دیگر گروه‌های ترک‌زبان بخش غربی دشت قباچاق (یعنی دشت‌های پیرامون دریای سیاه) از واژه «تُرک» استفاده نمی‌کنند (۱۱۳).

مهم‌تر آنکه، گروه‌هایی با هویت جدید وابسته به جوچی که در دوران پس از مغول در دشت قباچاق ساکن بودند، برای اشاره به خود از واژه «ترک» استفاده نکرده‌اند (۱۱۴). برای مثال، قادر علی بیگ جلایری، مورخ قزاق اوایل سده هفدهم، در کتاب خود به زبان ترکی جغتایی با عنوان «جامع التواریخ»، برای اشاره به قزاق‌ها از واژه «ترک» استفاده نمی‌کند و در عوض واژه «اوزبک»

(Özbäk) را به کار می‌گیرد (۱۱۵). همچنین، «افسانه آلاش خان» – که روایتی شفاهی در میان قزاق‌ها درباره خاستگاه سه طایفه یا «ژوز» قزاق است – و نیز دیگر سنت‌های شفاهی قزاق و نوغای، چون داستان‌های «قنبر باتیر» (قهرمان قنبر)، «چورا باتیر» (قهرمان چورا) و «حماسه ایدی‌گو» هیچ‌کدام از واژه «ترک» برای معرفی خود استفاده نمی‌کنند. اثر بی‌نام‌نشان «دفتر چنگیزنامه» – که تاریخچه‌ای تدوین‌شده در اواخر سده هفدهم در منطقه ولگا-اورال است – نیز برای اشاره به قوم چنگیزخان و تیمور یا دیگر گروه‌های کوچی آن منطقه، واژه «ترک» را به کار نمی‌برد (۱۱۶). به همین منوال، وقایع‌نامه‌های تاتارهای کریمه (مانند کتاب «عمدة‌الخبار» اثر عبدالغفار قریمی، مورخ کریمه‌ای سده هجدهم) و هم‌نامه‌های دیپلماتیک تاتارهای کریمه، از واژه «ترک» برای اشاره به خود استفاده نمی‌کنند. واژه «ترک» مختص سلاطین و دولت عثمانی بود؛ چنان‌که در نامه‌های ارسالی صاحب‌گیرای خان (حکومت: ۱۵۳۲-۱۵۵۱) و دولت‌گیرای خان (حکومت: ۱۵۵۱-۱۵۷۷) به پولند نیز چنین کاربردی دیده می‌شود (۱۱۷). فقدان خود-هویت «ترکی» در میان کوچ‌نشینان جوجی دشت قباچاق در دوران پس از مغول، در نوشته‌های زیگیسموند فون هربرشتاین (درگذشت: ۱۵۶۶) – فرستاده امپراتور ماکسیمیلیان اول به مسکووی در ۱۵۱۷ – نیز تأیید شده است. هربرشتاین ثبت کرده است که تاتارهای دشت قباچاق «اگر "ترک" خوانده شوند، به‌شدت آزرده‌خاطر شده و آن را نوعی توهین یا سرزنش تلقی می‌کنند...» (۱۱۸).

عناوین خود-نامی کوچ‌نشینان جوجی دشت قباچاق در دوران مغول و پس از آن، به‌جای واژه «ترک»، بدین شرح بود (۱۱۹): نخست، کهن‌ترین عنوان مشترک آن‌ها «مردم جوجی» (اولوس جوجی یا ایل جوجی) بود (۱۲۰). این نام، کوچ‌نشینان دشت قباچاق زیر حاکمیت خاندان جوجی را در بر می‌گرفت و با دیگر هویت‌های چنگیزی – چون «جغتای» که شامل تیموریان و مغولان آسیای مرکزی می‌شد – نسبتی تمایزبخش داشت. برای نمونه، یزدی روایت می‌کند که وقتی تیمور «تمامی اولوس جغتای» را گرد آورد و از سیردریا گذشت، اوروس‌خان، فرمانروای جوجیان (حکومت: حدود ۱۳۶۸-۱۳۷۸)، نیز «تمام اولوس جوجی» را بسیج کرد (۱۲۱). دوم اینکه، واژه «اوزبک» پس از دوران حکومت اوزبک خان (۱۳۱۳-۱۳۴۱) توسط اولوس جوجی و برای اشاره به آن به کار گرفته شد (۱۲۲). اگرچه در پژوهش‌های دانشگاهی امروزی، نام «اوزبک» معمولاً با اولوس ابوالخیرخان (۱۴۲۸-۱۴۶۸) – فرمانروای جوجیان بخش شرقی دشت قباچاق – و نوادگان او پیوند داده می‌شود، اما این نام در اصل شامل تمامی کوچ‌نشینان جوجیان در دوره پس از مغول بود. برای مثال، حمدالله مستوفی قزوینی (درگذشت: ۱۳۴۹)، مورخ دوره ایلخانی، سپاه اوزبک خان را که به قلمرو ایلخانان یورش برده بود «اوزبکیان» می‌نامد و از اولوس جوجی با عنوان «مملکت اوزبک» یاد می‌کند (۱۲۳).

مورخان دوره تیموری نیز واژه «اوزبک» را برای اشاره به اولوس جوچی به کار می‌بردند؛ چنان‌که حافظ ابرو (درگذشت: ۱۴۳۰) از آن با نام «اولوس اوزبک» یاد می‌کند (۱۲۴). شامی آن را «ولایت اوزبک» می‌خواند (۱۲۵). نطنزی تخت اولوس جوچی را «تخت اوزبک» می‌نامد (۱۲۶). در کتاب تاریخی مملوکی با عنوان «تاریخ الدول و الملوک»، از «اولوس جوچی» با نام «سرزمین اوزبک» (بلاد اوزبک) نیز یاد شده است (۱۲۷). سوم این‌که، «اوزبک» همچنان نامی بود که کوچ‌نشینان بخش شرقی دشت قباچاق برای خود به کار می‌بردند، تا آن‌که سرانجام نام «قزاق» جایگزین آن شد؛ نام گروهی از اوزبک‌هایی که در نیمه دوم سده پانزدهم از «اولوس» ابوالخیرخان جدا شده بودند (۱۲۸). در ابتدا، از این اوزبک‌های جدا شده با عنوان «اوزبک‌های قزاق» (به معنای اوزبک‌های فراری یا راهزن) یاد می‌شد، در حالی که معاصرانشان – از جمله مورخ مغول، محمد حیدر، و مورخ دربار اوزبک، فضل‌الله بن روزبهان خنجی (درگذشت: ۱۵۲۱) – از پیروان ابوالخیرخان با نام «اوزبک‌های شیبانی» (یا اوزبک شیبان) نام می‌بردند (۱۲۹). معاصران، «اوزبک‌های قزاق» و «اوزبک‌های شیبانی» را از یک مردم و تبار واحد می‌دانستند. برای نمونه، خنجی روایت می‌کند که سه شاخه (طایفه) وجود دارند که «منسوب به اوزبک» هستند: نخست، شیبانیان؛ دوم، قزاق‌ها که «در قوت و بأس [دلیری] مشهور آفاق‌اند». سوم مرغیت «که ایشان پادشاهان حاجی ترخان‌اند» (۱۳۰). خنجی بدین ترتیب می‌نویسد که «قزاق‌ها یک طایفه از اوزبک‌اند (۱۳۱). به همین ترتیب، محمد حیدر به اوزبک‌های قزاق و قلمرو آنها به ترتیب «اوزبک‌ها» و «اوزبکستان» می‌گوید (۱۳۲). اما، با گذشت زمان، اوزبک‌های «قزاق» به قزاق‌ها تبدیل شدند. چهارم، کوچ‌نشینان جوشیان غربی، بر خلاف همتایان شرقی خود، «تاتار» را به عنوان خود-نامی پذیرفتند، که برای مدت طولانی استثنای مغولان بود. تواریخ کریمه و نامه‌های دیپلماتیک از «تاتار» به عنوان نام-خود استفاده کردند (۱۳۳).

هویت مغولی گروه‌های جوچیان-جدید

«جوچی»، «اوزبک» و «تاتار» همه خود-نام‌گذاری‌های مربوط به مغول بودند. جای تعجب نیست که «مغول» یکی دیگر از هویت‌های گروهی پس از دوره مغول بود که در اولوس جوچی سرچشمه گرفت. همان‌گونه که اشاره شد، نویسندگان مختلف شیبانی اوزبک، اوزبک‌ها را به عنوان «مغولان» معرفی کردند. نکته حائز اهمیت این که در میان کوچ‌نشینان خاندان جوچی (جوچیان)، هویت مغولی با ترک‌زبان بودن (از شاخه قباچاق) و مسلمان بودن سازگار بود (۱۳۴). شماری از منابع هم‌عصر، بر گرایش مغولی هویت‌های گروهی جوچیان-جدید گواهی می‌دهند (۱۳۵). به‌ویژه، محمد گیرای، خان کریمه (حکومت: ۱۵۱۴-۱۵۲۳)، در یک نامه دیپلماتیک خود را با عنوان «خان بزرگ اردوی

بزرگ، دشت قباچاق و تمامی مغولان؛ پادشاه محمد گیرای خان» معرفی کرده است (۱۳۶). وقایع‌نامه‌های تاتارهای کریمه نیز خانات کریمه را به عنوان دولتی جانشین مغول توصیف می‌کنند (۱۳۷). برای نمونه، قریمی هنگام توضیح ریشه‌شناسی واژه «قالماق»، به‌گونه مشخص از کوچ‌نشینان دشت قباچاق (غربی) – که تاتارهای کریمه را نیز در بر می‌گیرد – با عنوان «قوم مغول و تاتار» یاد می‌کند (۱۳۸).

خنجی قزاق‌ها (و در نتیجه اوزبک‌ها) را به شیوه‌ای خاص با مغول‌ها یکی می‌داند: «صولت و بآس شدید عسکر قزاق که در زمان‌های سابق که بیاد ظهور چنگیزخان بود، ایشان را لشکر تاتار گفتندی، مشهور و مذکور السنه عرب و عجم است» (۱۳۹). سلطان قنایف، از مطلعان نیکلای ایوانوویچ گروودکوف (قوم‌نگار روسی سده نوزدهم)، درباره خاستگاه مغولی قزاق‌ها به او چنین گفت: «دو برادر بودند: مغول و تاتار. قزاق‌ها از نسل برادر نخستین هستند. مغول‌ها با تاتارها جنگیدند و از آن‌ها شکست خوردند. سیصد مرد از میدان نبرد گریختند و خود را "سیصد نفر" نامیدند» (۱۴۰). به همین ترتیب، قربان‌علی خالیدی، مورخ قزاق اواخر سده نوزدهم، در اثر خود استدلال می‌کند که قزاق‌ها از نسل مغول‌ها و تاتارهایی هستند که به اسلام گرویدند (۱۴۱). «خاستگاه قزاق‌ها» – که روایتی شفاهی و گردآوری‌شده در سده نوزدهم است – مغول‌ها و چنگیزخان را به عنوان نیاکان قزاق‌ها معرفی می‌کند. بر اساس این روایت، نخستین فرمانروای قزاق‌ها چنگیزخان بود؛ کسی که مادرش پس از باردار شدن از پرتوهای خورشید، او را به دنیا آورد. از آنجا که هر یک از وارثان او به ترتیب برای فرمانروایی بر چین، امپراتوری عثمانی، خلافت و روسیه دعوت شده بودند، قزاق‌ها ناچار بودند وارثان برادران ناتنی چنگیزخان را به عنوان حاکمان خود بپذیرند (۱۴۲). روایتی مشابه درباره چنگیزخان در «دفتر چنگیزنامه» نیز یافت می‌شود. در آنجا، چنگیز به عنوان فرزند «آلان‌قوا» معرفی می‌شود؛ بانویی که از همسر درگذشته‌اش، «دوبین‌بایان» – که در هیئت پرتو نوری بر او ظاهر شده بود – باردار گشته بود (۱۴۳). تصویر چنگیزخان در متون «منشای قزاق‌ها» و «دفتر چنگیزنامه»، یادآور شخصیت بودونچار است که در «تاریخ سری مغولان» به عنوان فرزند آلان‌قوا و نیای چنگیزخان معرفی شده است (۱۴۴).

به‌طور خلاصه، مفهوم هویت در آسیای مرکزی و دشت قباچاق پس از دوران مغول، هویت مغولی را در بر می‌گرفت. طبیعتاً، سیفی چلبی، مورخ عثمانی سده شانزدهم، مردمان کوچ‌نشین «آسیای درونی» در عصر خود را از شاخه‌های گوناگون نوادگان مغول توصیف می‌کند، بی‌آنکه میان گروه‌های ترک‌زبان و مغول‌زبان تمایزی قائل شود. به‌گونه مشخص‌تر، سیفی چلبی نوادگان چنگیزخان در سده

شانزدهم را به این گروه‌ها تقسیم می‌کند: تاتارهای کریمه، اوزبک‌های بخارا، قزاق‌های دشت‌ها، مغول‌های کاشغر و قالماق‌ها (مغول‌های یوان شمالی) در آن سوی کاشغر (۱۴۵).

بررسی منابع

هویت ترکی در آسیای مرکزی و دشت قباچاق دوران مغول و پس از آن، به‌گونه دقیق و مفصل توسط مورخان مطالعه نشده است. با این حال، مورخان خاورمیانه و پژوهشگران حوزه آسیای مرکزی مدت‌هاست که می‌دانند نویسندگان مسلمان سده‌های میانه، اغلب واژه «ترک» را در معنایی گسترده به‌کار می‌بردند که شامل تمام کوچ‌نشینان آسیای درونی بود. به‌ویژه «ام. ای. شعبان» استدلال کرده است که واژه «ترک» در منابع اسلامی بسیار عام و غیردقیق به کار رفته و قبایل و مردمان غیرترک‌زبان را نیز در بر گرفته است (۱۴۶). پیش‌تر، «نی الیاس»، پژوهشگر اواخر سده نوزدهم، به این معنای گسترده واژه «ترک» در نوشته‌های اسلامی سده‌های میانه پرداخته بود. الیاس در مقدمه خود بر ترجمه انگلیسی «تاریخ رشیدی» – که تاریخ خانات مغول است – توضیح داد که واژه «ترک» در متون اسلامی سده‌های میانه معنایی دوگانه داشته است: از یک سو، در معنای «قوم‌شناختی» به مردمان ترک‌زبان اشاره داشت و از سوی دیگر، در معنای «جامعه‌شناختی» شامل تمام کوچ‌نشینان دشت‌های آسیای درونی، به شمول مغول‌ها، می‌شد. در معنای دوم، واژه «ترک» – صرف‌نظر از تبار و منشأ – مترادف با واژه «کوچ‌نشین» (کوچی) بود. الیاس استدلال کرده است که واژه «ترک» هنگامی که توسط نویسندگان مسلمان برای اشاره به مغولان به کار می‌رفت، تنها باید در معنای دوم جامعه‌شناختی آن درک شود (۱۴۷). با این حال، همان‌طور که در این مقاله بحث شده است، نویسندگان متعدد مسلمان – از جمله رشیدالدین و ابوالغازی – هنگام اطلاق این واژه به مغولان، آن را در معنای قوم‌شناختی (به تعبیر الیاس) نیز به کار می‌بردند؛ زیرا آن‌ها کوچ‌نشینان آسیای درونی را به مثابه یک هویت قومی واحد می‌دیدند.

شاید کنستانتین دوسون – نویسنده کتاب «تاریخ مغولان از چنگیزخان تا تیموریگ یا تیمورلنگ» که نخستین تاریخ جامع مغولان به زبانی اروپایی محسوب می‌شود – نخستین کسی بود که درباره هویت ترکی مغولان اظهار نظر کرد. او ضمن تبیین معنای واژه «تاجیک»، خاطرنشان کرد که مغولان هویتی ترکی را پذیرفتند که هویتی غیرتاجیک و متعلق به کوچ‌نشینان آسیای درونی بود. اگرچه دوسون به اشتباه تصور می‌کرد که هویت ترکی توسط عموم مغولان (و نه فقط مغولان ساکن ایران و آسیای مرکزی) پذیرفته شده است، اما ماهیت این هویت را به درستی درک کرده بود (۱۴۸).

واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد، خاورشناس برجسته، نیز نظرات انتقادی مهمی درباره هویت ترکی در آسیای مرکزی دوران مغول ارائه داد. بارتولد با اشاره به بی‌اطلاعی علیشیر نوایی از شاعران ترک‌زبان پیش از دوره مغول و توصیف او از طغرل بیگ (حاکم سلجوقی) به عنوان یک «سارت»، خاطرنشان کرد که «همزمان با ترک‌زبان و ترک‌خو شدن مغولان در غرب، خود ترکان نیز به تدریج سنت‌های امپراتوری چنگیزخان را جذب کردند، تا آنجا که خاطره حاکمان ترک دوران پیش از مغول به دست فراموشی سپرده شد» (۱۴۹). بدین ترتیب، بارتولد معتقد بود که گروه‌های ترک زیر حاکمیت مغولان، هویت ترکی پیش از مغول خود را از دست داده بودند (۱۵۰). او همچنین رواج/گسترش واژه «ترک» (و به تبع آن، هویت ترکی) را به نویسندگان مسلمان نسبت داد (۱۵۱).

پیتر گولدن، مورخ برجسته و معاصر حوزه تاریخ ترکان، آثار متعددی را بر پایه بررسی‌های دقیق منابع موجود منتشر کرده و اطلاعاتی جامع و دایرةالمعارف‌گونه درباره گروه‌های مختلف ترک ارائه داده است. گولدن به‌شکلی متقاعدکننده نشان داده که دولت‌های اویغور پس از دوران امپراتوری (پس از ۸۴۰) در منطقه سین‌کیانگ امروزی، واژه‌های «تورک» و «تورکچه» (به معنای «به زبان تورکی») را – احتمالاً با مفهومی عام و فراگیر در سطح قومی و مستقل از کاربرد رایج در میان مسلمانان – به کار برده‌اند (۱۵۲). او همچنین به این نکته اشاره کرده است که واژه «ترک» به‌گونه‌ای برای خودشناسایی در میان گروه‌های غیرترک کاربرد گسترده‌ای نداشته، بلکه عمدتاً از سوی اعراب و دیگر مردمان همسایه به‌عنوان اصطلاحی عام برای اشاره به جوامع کوچ‌نشین عمدتاً ترک‌زبان به کار رفته است (۱۵۳). گولدن به موضوع هویت ترکی مغول‌ها و جانشینان آن‌ها نپرداخته، اما آن را ترکیبی از سنت‌های اسلامی و امپراتوری استپی می‌داند (۱۵۴).

همچنین، بینش‌های مهمی درباره معنای واژه «ترک» در دوران مغول و پس از آن توسط ایشخوان واشاری – متخصص برجسته تاریخ دشت قباچاق در عصر مغول و پس از آن – و ستیفن فریدریک دیل – متخصص برجسته تاریخ گورکانیان (مغولان هند) و تاریخ اسلام در اوایل دوران مدرن – ارائه شده است. واشاری در مقاله خود با عنوان «مجارها و مغول‌ها به مثابه "ترک": درباره قابلیت اطلاق نام‌های قومی»، بررسی می‌کند که چرا مجارها و مغول‌ها – که دو قوم غیرترک بودند – در متون اسلامی با عنوان «ترک» خوانده شدند. واشاری استدلال می‌کند که نام قومی «ترک» – که در اصل به «تورک»‌ها اشاره داشت – به دلیل کریزمای تورک‌ها، به یک عنوان سیاسی و گسترده بدل شد که گروه‌های غیرترک، به شمول مجارها و مغول‌ها را نیز در بر می‌گرفت (۱۵۵). در حالی که واشاری

واژه‌ی «ترک» را در معنایی عام بررسی می‌کند، دلیل به معنای خاص این واژه در «بایرنامه» می‌پردازد. دلیل در زندگی‌نامه انتقادی خود از بابر نشان می‌دهد که واژه‌ی «ترک» در «بایرنامه» در معنای قومی، به «یک گروه قومی، مردمی که به زبانی مشترک سخن می‌گویند و دست‌کم گاهی دارای ویژگی‌های نژادی متمایز هستند»؛ در معنای سیاسی، به «اتحادیه‌ی ترک-مغول تیمور (یعنی "ترک اولوسی") و تبار خود او»؛ و در معنای جامعه‌شناختی، به «کوچ‌نشینان گله‌دار (صحرائشین)» اشاره داشته است (۱۵۶).

ماهیت هویت ترکی مغول‌ها و جانشینانشان، به‌گونه مختصر توسط هیده‌هیرو اوکادا، یکی از مورخان برجسته‌ی ژاپنی در حوزه امپراتوری مغول و آسیای مرکزی، مورد بررسی قرار گرفته است. اوکادا در کتاب خود با عنوان «پیدایش تاریخ جهان» خاطرنشان می‌کند که اگرچه مغول‌های خانات غربی در سده چهاردهم به اسلام گرویدند و به زبان ترکی سخن گفتند، اما همچنان هویت مغولی خود را حفظ کردند (۱۵۷). او همچنین می‌افزاید، از آنجا که واژه‌ی «ترک» در جهان اسلام از سده سیزدهم به بعد مترادف با «مغول» بوده است، نباید آن را با مفهوم امروزی «ترک» یکی دانست؛ مفهومی که خود محصول زبان‌شناسی تطبیقی و تصور اروپایی مدرن از «ملت» است (۱۵۸).

در میان مورخان غربی آسیای مرکزی، بئاتریس مانز – متخصص برجسته‌ی تاریخ تیموریان – ماهیت هویت ترکی جانشینان مغول‌ها، از جمله تیموریان را به‌تفصیل مورد بررسی قرار داده است. مانز در بحث خود پیرامون «جهان ترک-مغول» که تیمور در آن به قدرت رسید، به‌شکلی متقاعدکننده نشان می‌دهد که نخبگان کوچ‌نشین ترک‌زبان و مسلمان آسیای مرکزی و دشت قباچاق در دوران پس از مغول، گرایش آشکاری به هویت مغولی از خود نشان می‌دادند (۱۵۹) از این‌رو، او تیمور را فردی می‌داند که «هم‌زمان مسلمان، ترک و مغول» بوده است (۱۶۰) و هویت‌های گروهی جدید ترک‌زبان در دوران پس از مغول – چون جغتایی‌ها (تیموریان)، قزاق‌ها و اوزبک‌ها – را شاخه‌هایی از هویت مغولی تلقی می‌کند (۱۶۱). دیدگاه مشابهی در مورد این هویت‌های گروهی ترک توسط برت فراگنر، ایران‌شناس برجسته اتریشی، مطرح شده است. فراگنر در مقاله‌ای که به میراث ایلخانان در ایران می‌پردازد، خاطرنشان می‌کند که هم «اولوس» جغتایی ترک‌زبان و مسلمان‌شده در دولت تیموری و هم کوچ‌نشینان جوچیان ترک‌زبان و مسلمان‌شده در دشت قباچاق، از یک هویت قوی و خودآگاهانه مبتنی بر مغولی برخوردار بودند (۱۶۲).

میهایلی دوبروویچ، از مورخان برجسته مردمان ترک، بینش‌های مهمی درباره ماهیت هویت ترکی خاندان‌های چنگیزی و تیموری در آسیای مرکزی پس از مغول ارائه کرده است. او در مقاله پیشگامانه خود با عنوان «سنت ترک-مغولی خاستگاه مشترک و تاریخ‌نگاری در آسیای مرکزی سده پانزدهم» – که به بررسی تبارنامه‌های دودمانی چنگیزی و تیموری در متون تاریخی دوره‌های ایلخانی، تیموری و اوزبک می‌پردازد – به تفصیل نشان می‌دهد که چگونه این متون تاریخی، سنت‌های ترکی و مغولی را با یکدیگر تلفیق کرده‌اند (۱۶۳). دوبروویچ همچنین نشان می‌دهد که در تاریخ‌نگاری آسیای مرکزی پس از مغول، پیوند با مغولان – و نه اسلام – سرانجام به ابزار مشروعیت‌بخشی فراگیرتری بدل شد (۱۶۴). هویت تلفیقی ترکی-مغولی تیموریان در هند گورکانی (مغول) نیز توسط ریچارد فولتز، متخصص سرشناس تاریخ ایران و آسیای مرکزی، مورد بررسی قرار گرفته است. فولتز در فصلی با عنوان «میراث تیموری و هویت ترک-مغول» در کتاب خود، «هند گورکانی و آسیای مرکزی»، نشان می‌دهد که گورکانیان (مغولان هند) همچنان «خود-هویت ترکی-مغولی» را حفظ کرده بودند؛ هویتی که پاسدار ریشه‌های تیموری و چنگیزی و سنت‌های مغولی آنان بود (۱۶۵).

اخیراً، جو-یوپ لی – مورخ کوریایی در زمینه دولت‌های جانشین مغول در آسیای مرکزی و دشت قباچاق پس از عصر مغول – آثار متعددی درباره هویت و شکل‌گیری دولت در جهان پس از مغول منتشر کرده است. لی در آثار خود، با بهره‌گیری از منابع اسلامی و هم منابع آسیای درونی و چینی، نخستین بررسی جامع درباره ماهیت هویت ترکی جانشینان مغول را ارائه می‌دهد. او به‌شکلی مستقیم‌تر و جامع‌تر نشان می‌دهد که هویت ترکی جانشینان مغول در آسیای مرکزی، یک هویت مغولی کوچ‌نشین آسیای درونی و غیرتاجیک بوده است، نه یک هویت تورک غیرمغول (امپراتوری استپی) (۱۶۶).

منابع دست‌اول

تاریخ‌نگاری‌های ایلخانی، تیموری، مغول و اوزبک

مهم‌ترین منبع برای مطالعه هویت ترکی مغولان، کتاب «جامع‌التواریخ» است؛ تاریخ جامعی که رشیدالدین (درگذشت: ۱۳۱۸) در اوایل سده چهاردهم به زبان فارسی تألیف کرد (۱۶۷). بخش نخست کتاب «جامع‌التواریخ» – با عنوان «در بیان حکایت ظهور اقوام اتراک و کیفیت انشعاب ایشان به قبایل مختلفه و شرح حال آباء و اجداد هر قوم بر سبیل کلی...» (۱۶۸) – در این زمینه از اهمیتی ویژه برخوردار است. رشیدالدین در این بخش که به تفصیل به تقسیم‌بندی‌های اقوام ترک می‌پردازد،

تمامی مردمان و قبایل کوچ‌نشین آسیای درونی را «ترک» می‌خواند و مغولان را – که از آن‌ها با عنوان «ترک مغول» یاد می‌کند – قدرتمندترین و گسترده‌ترین شاخه‌ی ترکان توصیف می‌نماید. از دیدگاه رشیدالدین، مفهوم «ترک» در رابطه با مفهوم «تاجیک» تعریف می‌شود. این نگرش نسبت به ترک‌ها، در بیشتر تاریخ‌نگاری‌های دوره‌های چنگیزی و تیموری که در آسیای مرکزی پس از عصر مغول تدوین شده‌اند، بازتاب یافته است.

تاریخ‌نگاری‌های دوره تیموری منابعی حیاتی برای درک هویت ترکی جانشینان مغول در آسیای مرکزی به شمار می‌روند. «ظفرنامه» – اثر شرف‌الدین علی یزدی (درگذشت: ۱۴۵۴)، مورخ دربار ابراهیم سلطان (حکومت: ۱۴۱۵-۱۴۳۵) و فرزند شاه‌رخ و نواده تیمور – که در ۱۴۲۵ تألیف شده، تاریخچه فارسی درباره تیمور است. این اثر مهم‌ترین منبع برای شناخت هویت ترکی تیموریان و دیدگاه آنان نسبت به مغولان محسوب می‌شود. یزدی در مقدمه «ظفرنامه»، تیموریان و چنگیزیان را متعلق به شاخه‌ی مغولی ترکان معرفی می‌کند که هیچ‌گونه پیوندی با ترکمن‌ها نداشتند (۱۶۹). دیدگاه یزدی درباره ترکان در آثار زیر نیز تکرار شده است: «تاریخ اربع اولوس» (تاریخ چهار اولوس چنگیزی) اثر الغ بیگ (حکومت: ۱۴۴۷-۱۴۴۹) فرزند شاه‌رخ (۱۷۰)؛ جلد هفتم «تاریخ روضة‌الصفاء» (تاریخ عمومی) نوشته میرخواند (درگذشت: ۱۴۹۸) که به حامی او، میرعلی‌شیر نوایی، تقدیم شده است (۱۷۱)؛ و جلد سوم «حبیب‌السیر فی اخبار افراد البشر» (تاریخ عمومی) اثر خواندمیر (درگذشت: ۱۵۳۵-۱۵۳۴) نویسنده میرخواند (۱۷۲). این تواریخ دوره تیموری نیز تیموریان و چنگیزیان را متعلق به برجسته‌ترین شاخه‌ی ترکان، یعنی مغولان، می‌دانند و میان آنان و ترکمن‌ها تمایز قائل می‌شوند. «بابرنامه» – که خاطراتی خودنوشت به زبان ترکی جغتایی از ظهیرالدین محمد بابر (حکومت: ۱۵۲۶-۱۵۳۰)، بنیان‌گذار امپراتوری تیموری-مغولی است – منبعی ارزشمند برای شناخت هویت خویشین تیموریان در اوایل سده شانزدهم و در ارتباط با مردمان ترک‌زبان همسایه، از جمله مغول‌ها، ازبک‌ها و قزاق‌ها، به شمار می‌آید (۱۷۳). بابر در اثر خود، واژه «ترک» را مختص تیموریان و رعایای ترک‌زبان آنان می‌داند.

کتاب «ملحقات بالسوره» – یک شرح تاریخی به زبان عربی که در ۱۳۰۳ توسط جمال قرشی (درگذشت: پس از ۱۳۰۳)، دانشمندی ساکن کاشغر، نگاشته شده است – به ما امکان می‌دهد تا دیدگاه ترکان نواحی شرقی را درباره خودشان درک کنیم (۱۷۴). جمال قرشی نیز چون محمود کاشغری (زبان‌شناس دوره قراخانی)، واژه «ترک» را مختص قراخانیان می‌داند و آنان را از نسل افراسیاب

توصیف می‌کند. او این عنوان را برای سلجوقیان یا مغولان به کار نمی‌برد و چون بابر، آن را در معنایی محدود و خاص استفاده می‌کند.

«تاریخ رشیدی» که شرحی بر تاریخ خانات مغول است، در ۱۵۴۶ به زبان فارسی توسط میرزا محمد حیدر دوغلات (درگذشت: ۱۵۵۱) – پسر خاله بابر – نوشته شد (۱۷۵). این اثر اطلاعات ارزشمندی درباره خودشناسی مغولان و نیز دیدگاه‌های رایج آن دوران نسبت به هویت‌های ترک‌زبان، از جمله تیموریان، اوزبک‌ها و قزاق‌ها، ارائه می‌دهد. محمد حیدر، مغولان و تیموریان را متعلق به شاخه‌ای واحد از قوم مغول می‌داند، در حالی که اوزبک‌های شیبانی و قزاق‌ها را به عنوان یک مردم یا «اولوس» واحد از جوجیان توصیف می‌کند.

تاریخ‌نامه‌هایی که در دولت‌های اوزبک‌نشین ماورالنهر و خیوه نگاشته شده‌اند نیز منابع دست‌اول ارزشمندی برای مطالعه هویت ترکی در آسیای مرکزی پس از دوران مغول به شمار می‌روند. تاریخ‌های زیر اطلاعات مهمی در مورد دیدگاه اوزبکی در مورد منشای آنها ارائه می‌دهد: شرف‌نامه شاهی، معروف به عبدالله‌نامه، تاریخ عبدالله خان دوم (حکومت: ۱۵۸۳-۱۵۹۸) از تولد تا ۱۵۸۷-۱۵۸۸، به زبان فارسی توسط حافظ تانیش میر محمد بخاری (درگذشت: حدود ۱۵۴۹) نوشته شده است (۱۷۶)؛ «تواریخ گزیده نصرت‌نامه»، تاریخ چنگیزیان تا تشکیل سلسله اوزبکی شیبانی که به ترکی چغتای توسط یا برای محمد شیبانی خان (حکومت: ۱۵۰۱-۱۵۱۰) نوشته شده است (۱۷۷)؛ «خاتمه» یا نتیجه‌گیری جلد ششم «بحر الاسرار فی مناقب الاخیار»، اثر دایرةالمعارفی که به فارسی توسط محمود بن ولی برای ندیر محمد خان (حکومت: ۱۶۰۶-۱۶۴۲ و ۱۶۴۸-۱۶۵۱)، یک فرمانروای اوزبک توقای-تیموری بلخ نوشته شده است (۱۷۸)؛ «شجره تورک»، تاریخ چنگیزیان تا سلسله عربشاهی اوزبک، نوشته ابوالغازی بهادرخان (حکومت: ۱۶۴۴-۱۶۶۳) به ترکی چغتای و پسرش ابوالمظفر انوشه محمد (حکومت: ۱۶۶۳-۱۶۸۷) در ۱۶۶۵ تکمیل شد (۱۷۹)؛ «فردوس الاقبال»، تاریخ سلسله قونغرات اوزبک، در ترکی چغتایی توسط شیرمحمد میراب مونس و محمد رضا میراب آگهی در ۱۸۰۴ نوشته شده است (۱۸۰) و «تاریخ شاه‌رخ»، وقایع‌نگاری از خانات خوقند، یک ایالت غیرچنگیزی اوزبک با مرکزیت منطقه فرغانه در اوایل سده نوزدهم، در سالهای ۱۸۷۱-۱۸۷۲ برای خدایارخان (حکومت: ۱۸۴۵-۱۸۷۵) با وقفه‌ها، توسط نیاز محمد بن ملا عاشور به فارسی سروده شد (۱۸۱). در این تواریخ، اوزبکان به عنوان شاخه مغولی ترکان معرفی شده‌اند. یکی دیگر از منابع ارزشمند اولیه برای شناخت هویت اوزبکی، «مهمان‌نامه بخارا» نوشته فضل‌الله بن روزبهان خنجی (درگذشت: ۱۵۲۱)، مورخ دربار محمد شیبانی خان است (۱۸۲). در این تاریخ، که سومین لشکرکشی

محمد شیبانی خان علیه قزاق ها در سال های ۱۵۰۸-۱۵۰۹ را روایت می‌کند، خنجی نیز مانند محمد حیدر، اوزبک‌ها و قزاق‌ها را بخشی از یک «اولوس جوچی» توصیف می‌کند.

منابع نوشتاری و شفاهی قزاق و تاتار

تعدادی از تاریخ های تاتاری و قزاقی منابع ارزشمندی برای بررسی هویت گروه های ترک‌زبان استپ قپچاق در دوره پس از مغول هستند. «جامع التواریخ» نوشته قدیر علی بیک ادامه کتاب «جامع التواریخ» رشیدالدین با تمرکز بر تاریخ خان‌های جوچیان است (۱۸۳). این کتاب در ۱۶۰۲ در خانات کاسیموف نوشته شد و به بوریس گودونف (حکومت: ۱۵۹۸-۱۶۰۵) تقدیم شد. این شامل یک ترجمه ترکی چغتای خلاصه شده از تاریخ چنگیزی رشیدالدین و به دنبال آن چندین داستان اختصاص یافته به خان‌های جوچیان است. این اثر را می‌توان تنها تاریخ مکتوب تقریباً هم‌عصر دانست که دیدگاه قزاق‌ها را درباره هویت‌شان بازتاب می‌دهد، زیر قادر علی بیگ خود از اعضای قبیله جلایر قزاق بود (۱۸۴). قادر علی بیگ در داستان‌های خود که به خان‌های جوچیان اختصاص دارد، قزاق‌ها را مانند محمد حیدر و خنجی به عنوان «اوزبک» می‌نامد.

دو روایت شفاهی درباره خاستگاه مردم قزاق به مورخان امکان می‌دهد تا درک بهتری از خود-هویتی قزاق‌ها به دست آورند. نخستین آن‌ها «افسانه آلاش خان» است که روایت‌های گوناگون آن در سده نوزدهم توسط قوم‌شناسان روسی و قزاقی چون گریگوری نیکولایوویچ پوتانین، چوکان ولیخانوف، الکسی لوشین و نیکولای ایوانوویچ گروودکوف گردآوری شده است. در این روایت شفاهی که به چگونگی پیدایش سه اردو یا «جوز»/بخش قزاق می‌پردازد، آلاش خان – شخصیتی که نمایانگر شماری از خان‌های مختلف چنگیزی است – به عنوان نخستین فرمانروای قزاق معرفی می‌شود (۱۸۵). دیگر روایت شفاهی قزاق‌ها که به تاریخ شکل‌گیری این قوم مربوط می‌شود، «خاستگاه قزاق‌ها» نام دارد و در ۱۸۶۴ توسط واسیلی واسیلیوویچ رادلوف گردآوری شده است. در این افسانه، چنگیزخان به عنوان نخستین فرمانروای قوم قزاق معرفی می‌شود (۱۸۶).

کتاب «عمدة الاخبار» – که تاریخ تاتارهای کریمه است و در ۱۷۴۴ توسط «عبدالغفار قریمی» به زبان ترکی عثمانی نگاشته شده – بینش‌هایی درباره خود-هویتی تاتارهای کریمه و هویت گروه‌های ترک‌زبان دشت قپچاق به دست می‌دهد. قریمی در تاریخ‌نگاری خود، هنگام اشاره به تاتارهای کریمه، به جای واژه «ترک» از عناوین «تاتار» و «مغول» استفاده می‌کند. قریمی نیز برای اشاره به جمعیت

کوچ‌نشین «دشت قباچاق» در کل، از واژه‌های «تاتار» و «مغول» استفاده می‌کند و «قالماق»‌های مغول‌زبان را تاتارها و مغول‌هایی توصیف می‌کند که به اسلام نگرویدند (۱۸۷). اثر بی‌نام‌ونشان «دفتر چنگیزنامه» یک متن تاریخی متعلق به اواخر سده هفدهم است که در منطقه ولگا-اورال تدوین شده است (۱۸۸). این اثر، دیدگاه مسلمانان منطقه ولگا-اورال را درباره هویت کوچ‌نشینان ترک‌زبان آن ناحیه بازتاب می‌دهد، زیرا بر پایه سنت‌های شفاهی (از جمله) باشقیرها شکل گرفته است (۱۸۹). «دفتر چنگیزنامه» برای اشاره به هر هویت گروهی، هرگز واژه «ترک» را به کار نمی‌برد، حال آنکه چنگیزخان و تیمور را متعلق به یک مردم واحد توصیف می‌کند.

منابع بیشتر

Barthold, Vasily Vladimirovich. *Four Studies on the History of Central Asia*. Translated by V. Minorsky and T. Minorsky. Vol. 3, Mīr 'Alī-Shīr and A History of the Turkman People. Leiden, The Netherlands: Brill, 1962.

Dale, Stephen Frederic. *The Garden of the Eight Paradises: Babur and the Culture of Empire in Central Asia, Afghanistan and India (1483–1530)*. Brill's Inner Asian Library, Vol. 10. Leiden, The Netherlands: Brill, 2004.

Dale, Stephen Frederic. *Babur: Timurid Prince and Mughal Emperor, 1483–1530*. Cambridge, U.K.: Cambridge University Press, 2018.

DeWeese, Devin. *Islamization and Native Religion in the Golden Horde: Baba Tükles and Conversion to Islam in Historical and Epic Tradition*. University Park: Pennsylvania State University Press, 1994.

Dobrovits, Mihály. "The Turco-Mongolian Tradition of Common Origin and the Historiography in Fifteenth Century Central Asia." *Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae* 48 (1994): 269–277.

Elias, Ney. "Introduction." *A History of the Moghuls of Central Asia: The Tarikh-i-Rashidi of Mirza Haidar, Dughlat*. English version edited, with commentary, notes, and map by N. Elias. Translated by E. Denison Ross, 1–128. London: Sampson Low, Marston, 1895. Reprint, London: Curzon, 1972.

Foltz, Richard C. *Mughal India and Central Asia*. Karachi: Oxford University Press, 1998.

Frank, Allen J. *Islamic Historiography and "Bulghar" Identity among the Tatars and Bashkirs of Russia*. Leiden, The Netherlands: Brill, 1998.

Golden, Peter B. *An Introduction to the History of the Turkic Peoples: Ethnogenesis and State Formation in Medieval and Early Modern Eurasia and the Middle East*. Wiesbaden, Germany: Otto Harrassowitz, 1992.

Golden, Peter B. "The Turks: Origins and Expansion." In *Turks and Khazars: Origins, Institutions, and Interactions in Pre-Mongol Eurasia*. Farnham, U.K.: Ashgate, 2010.

Golden, Peter B. "The Turkic World in Maḥmūd al-Kāshgharī." In *Complexity of Interaction along the Eurasian Steppe Zone in the First Millennium CE*. Edited by J. Bemmann and M. Schmauder, 503–555. Bonn, Germany: Universität Bonn Institut für Vor und Frühgeschichtliche Archäologie, 2015.

Haidar, Mansura. "The Mongol Traditions and Their Survival in Central Asia (14–15th Centuries)." *Central Asiatic Journal* 28, nos. 1–2 (1984): 57–79.

Lee, Joo-Yup. "The Historical Meaning of the Term Turk and the Nature of the Turkic Identity of the Chinggisid and Timurid Elites in Post-Mongol Central Asia." *Central Asiatic Journal* 59 (2016): 101–132.

Lee, Joo-Yup. *Qazaqlıq, or Ambitious Brigandage, and the Formation of the Qazaqs: State and Identity in Post-Mongol Central Eurasia*. Leiden, The Netherlands: Brill, 2016.

Lee, Joo-Yup. "Some Remarks on the Turkicization of the Mongols in Post-Mongol Central Asia and the Qipchaq Steppe." *Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae* 71, no. 2 (2018): 121–144.

Manz, Beatrice F. *The Rise and Rule of Tamerlane*. Cambridge, U.K.: Cambridge University Press, 1989.

Manz, Beatrice F. "The Development and Meaning of Chaghatay Identity." In *Muslims in Central Asia: Expressions of Identity and Change*. Edited by Jo-Ann Gross, 36–44. Durham, NC: Duke University Press, 1992.

Manz, Beatrice F. "Historical Background." In *Central Asia in Historical Perspective*. Edited by Beatrice F. Manz, 4–24. Boulder, CO: Westview, 1994.

Manz, Beatrice F. "Multi-ethnic Empires and the Formation of Identity." *Ethnic and Racial Studies* 26, no. 1 (2003): 70–101.

Sela, Ron. "Revisiting the Origin Myths of the Turks. Central Asia in a Historical Context" (blog).

Subtelny, Maria Eva. "The Symbiosis of Turk and Tajik." In *Central Asia in Historical Perspective*. Edited by Beatrice F. Manz, 45–61. Boulder, CO: Westview, 1994.

Vásáry, István. "Hungarians and Mongols as 'Turks': On the Applicability of Ethnic

Names.” In *Between Byzantium and the Steppe. Archaeological and Historical Studies in Honour of Csanád Bálint on the Occasion of His 70th Birthday*. Edited by Ádám Bollók, Gergely Csiky, and Tivadar Vida, 537–543. Budapest: Institute of Archaeology, Research Centre for the Humanities, Hungarian Academy of Sciences, 2016.

سرچشمه‌ها

(1.) See lines 11–14 (east side) of the Kül Tegin inscription translated in Kemal Silay, ed., *An Anthology of Turkish Literature* (Bloomington: Indiana University Press, 1996), 4. The editions and readings of the Türk runiform inscriptions are being continually improved. For the best critical edition, see Árpád Berta, *Sözlerimi İyi Dinleyin . . . Türk ve Uygur Runik Yazıtlarının Karşılaştırmalı Yayını*, Çev. Emine Yılmaz (Ankara, Turkey: Türk Dil Kurumu Yayınları, 2010). Berta’s work provides a wide range of variant readings and interpretations given in the notes.

(2.) Talat Tekin, “The Tariat (Terkhin) Inscription,” *Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae* 37 (1983): 46 (text), 49 (trans.).

(3.) See lines 9–10 (north side) of the Šine-Usu inscription. T. Moriyasu, K. Suzuki, S. Saito, T. Tamura, and Bai Yudong, “Shineusu hibun yakuchu [Šine-Usu Inscription: Translation and Commentaries],” *Nairiku Ajia gengo no kenkyu* [Studies on the Inner Asian Languages] 24 (2009): 11 (text), 24 (trans.).

(4.) Quoted from Peter B. Golden, “‘Eternal Stones’: Historical Memory and Notions of History among the Early Turkic Peoples,” in *Turks in the Indian Subcontinent, Central and West Asia: The Turkish Presence in the Islamic world*, ed. Ismail K. Poonawala (New Delhi: Oxford University Press, 2017), 18. It appears that the Qirghiz possessed a founding legend, which was unrelated to the Türk origin myths involving a wolf. The *You yang za zu*, written by Duan Chengshi in the 9th century ce, relates that the Qirghiz viewed themselves as descending from a god and a cow. Duan Chengshi 段成式. *You yang za zu* 酉陽雜俎 [Miscellany of Youyang], chap. 4.

(5.) Tujue 突厥 was the transcription of Türküt, a form that appears in the Bugut inscription in Sogdian as “tr’wkt.”

(6.) Medieval Chinese historians refer to some obscure tribes who resided to the east of the Qirghiz as Tujue. These include the Muma Tujue 木馬突厥 [Wooden horse Türk], the Xianyu Tujue 鮮于突厥, and the Niuti Tujue 牛蹄突厥 [Ox-hoof Türk]. It is not clear whether these obscure Tujue tribes were splinter groups of the Türks. For the Muma Tujue, see Ouyang Xiu 歐陽修 and Song Qi 宋祁, *Xin Tangshu* 新唐書 [New Tang history] (Beijing: Zhonghua shuju, 2003), 217b.6148. For the Xianyu Tujue and Niuti Tujue, see Ouyang Xiu 歐陽修, *Xin Wudaishi* 新五代史 [New history of the Five Dynasties] (Beijing: Zhonghua shuju, 1974), 73.907. Denis Sinor suggests that they were the Türks “living outside the Türk state” or “[not belonging] to the ruling stratum of the Türk state.” Denis Sinor, “Some Components of the

Civilization of the Türks (6th to 8th Century A.D.),” in *Altaistic Studies. Papers Presented at the 25th Meeting of the Permanent International Altaistic Conference at Uppsala June 7–11, 1982*, ed. Gunna Jarring and Steffan Rosén (Stockholm: Almqvist & Wiksell, 1985), 152–157.

(7.) Wei Zheng 魏徵, *Suishu* 隋書 [Sui Dynasty documents] (Beijing: Zhonghua shuju, 2008), 84.1879–1880; Liu Xu 劉昫, *Jiu Tangshu* 舊唐書 [Old book of the Tang Dynasty] (Beijing: Zhonghua shuju, 2002), 199b.5343–5349; and Li Yangshou 李延壽, *Beishi* 北史 [History of the Northern Dynasties] (Beijing: Zhonghua shuju, 2003), 99.3303–3304.

(8.) The Tang histories list the Chuyue among the tribes of the Western Türks. *Jiu Tangshu*, 194b.5179; *Xin Tangshu*, 215b.6055; for the Shatuo, see *Xin Tangshu*, 218.6153.

(9.) The Khazars are referred to as Tujue Hesa 突厥曷薩 (Türk Khazar) in the *Xin Tangshu*. *Xin Tangshu*, 221b.6247. This probably reflects the Ashina origin of the Khazar Qaghanal house. For a discussion of “Türk Khazar” (cf. 突厥可薩部 Tujue Kesa [Türk Qazar], 突厥曷薩 Tujue Hesa [Türk Hazar]), see Shun Shirota, “The Chinese Chronicles of the Khazars: Notes on Khazaria in Tang Period Texts,” *Archivum Eurasiae Medii Aevi* 14 (2005): 231–261; according to Peter Golden, the *Ḥudūd al-‘ālam* records that the Khazar ruler descends from Ansā, that is, Ashina. Peter Golden, “Courts and Court Culture in the Proto-urban and Urban Developments among the pre-Chinggisid Turkic Peoples,” in *Turko-Mongol Rulers, Cities and City Life*, ed. David Durand-Guédy (Leiden, The Netherlands: Brill, 2013), 53.

(10.) Boris Zhivkov, *Khazaria in the Ninth and Tenth Centuries*, trans. Daria Manova (Leiden, The Netherlands: Brill, 2013), 41. However, it is also possible that Joseph underscored his descent following the biblical tradition for the benefit of his reader, who had no knowledge of the ancient Türks.

(11.) The *Jiu Tangshu* lists the Qarluq among the tribes of the Western Türks. *Jiu Tangshu*, 194b.5179; the *Jiu Tangshu* also describes a Türgesh chief named Wuzhilei (烏質勒) as being from “a separate stock of the Western Türks (西突厥之別種).” *Jiu Tangshu*, 194b.5190.

(12.) Kāshgharī also uses Turk in a broad sense and applies it to non-Turkic-speaking groups. Maḥmūd al-Kāshgharī, *Compendium of the Turkic Dialects (Dīwān Luġāt at-Turk)*, ed. and trans. Robert Dankoff, in collaboration with James Kelly, 3 pts. (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1982–1985), pt. 1, 82–83; for the tribal composition of the Qarakhanids, see Peter B. Golden, “The Turkic World in Maḥmūd al-Kāshgharī,” in *Complexity of Interaction along the Eurasian Steppe Zone in the First Millennium ce*, ed. J. Bemmann and M. Schmauder (Bonn, Germany: Universität Bonn Institut für Vor und Frühgeschichtliche Archäologie, 2015), 509–510.

(13.) On this point, see Golden, “The Turkic World in Maḥmūd al-Kāshgharī,” 507.

(14.) Kāšgharī, *Dīwān Luġāt at-Turk*, pt. 1, 159. Similarly, Jamāl al-Qarshī, a 13th-century scholar based in Kashghar, which was one of the capitals of the Qarakhanids, does not mention the Türks in his *Mulḥaqāt bi-l-ṣurāḥ*. When mentioning Ögedei Khan’s (r. 1229–1241) capital, Qaraqorum, located in the Orkhon valley, which had been the center of the Türks, Jamāl al-Qarshī writes: “His abode of dominion Qarā-Qurum was the abode of Afrāsiyāb’s kingship (kāna daru mulkihi Qarāqurum, dāru mulki Afrāsiyāb).” Jamāl al-Qarshī, *Mulḥaqāt bi-ṣ-ṣurāḥ*, ed. and trans. M. Kh. Abuseitova et al., *Istoriya Kazakhstana v persidskikh [sic] istochnikakh 1* (Almaty, Kazakhstan: Dayk, 2005), 119 (trans.), clxiv (text). This implies that al-Qarshī also had no memory of the Türks. In contrast, the Qocho Uighurs, who were descended from the Uighur refugees who settled in the Tarim Basin, were aware that their place of origin was the Orkhon River valley. See ‘Alā’ al-Dīn ‘Aṭā Malik Juvaynī, *The History of the World-Conqueror*, ed. and trans. John Andrew Boyle, 2 vols. (Cambridge, MA.: Harvard University Press, 1958), vol. 1, 54.

(15.) Kāšgharī, *Dīwān Luġāt at-Turk*, pt. 1, 82, pt. 2, 337; when describing the genealogy of the Qarakhanid rulers, al-Qarshī also writes that the latter are descended from Afrāsiyāb, a descendant of Japheth, without mentioning the Türks; Jamāl al-Qarshī, *Mulḥaqāt bi-ṣ-ṣurāḥ*, 101 (trans.), cxlii (text). Elsewhere, Jamāl al-Qarshī also writes that Afrāsiyāb descends from Turk, son of Japheth. Jamāl al-Qarshī, *Mulḥaqāt bi-ṣ-ṣurāḥ*, 63 (trans.), xcvi (text).

(16.) Songül Mecit, *The Rum Seljuqs: Evolution of a Dynasty* (Abingdon, U.K.: Routledge, 2014), 4.

(17.) For the legend of Oghuz Khan, see Rashīd al-Dīn Faḡlullāh Hamadānī, *Jāmi’ al-tavārīkh*, ed. Bahman Karīmī (Tehran: Intishārāt-i Iqbāl, 1367/1988), 29–45; and Rashiduddin Fazlullah, *Jami’u’t-tawarikh* (Compendium of Chronicles): A History of the Mongols, trans. W. M. Thackston, 3 pts. (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1998–1999), pt. 1, 27–35.

(18.) İbrahim Kafesoğlu, *Selçuklu Tarihi* (Istanbul: Milli Eğitim Basımevi, 1972), 5. It is not clear, however, if the Seljuq rulers themselves adopted the Afrāsiyāb genealogy; Mecit, *The Rum Seljuqs*, 2; importantly, Kāshgharī does not associate Afrāsiyāb with the Seljuqs or the Oghuz; likewise, Jamāl al-Qarshī does not mention Afrāsiyāb in his account of the Seljuq rulers, whom he refers to as Turkmen (al-Tarākima); Jamāl al-Qarshī, *Mulḥaqāt bi-ṣ-ṣurāḥ*, 109 (trans.), clii–cliii (text).

(19.) According to István Vásáry, not only the Ghaznavids, but also the Seljuqs had a strong Persian orientation; István Vásáry, “Two Patterns of Acculturation to Islam: The Qarakhanids versus the Ghaznavids and Seljuqs,” in *The Age of the Seljuqs*, ed. Edmund Herzig and Sarah Stewart (London: I. B. Tauris, 2015), 14–17.

(20.) For a study examining the heterogeneity of the Turkic groups in post Türk Inner

Asia, see Joo-Yup Lee, "Some Remarks on the Turkicization of the Mongols in Post-Mongol Central Asia and the Qipchaq Steppe," *Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae* 71, no. 2 (2018): 121–144.

(21.) A Mamluk historian, Ibn al-Dawādārī (d. 1335), records a unique origin myth of the Turkic peoples unrelated to the Türk or the Oghuz or the Afrāsiyāb traditions. According to it, the progenitor of the Turkic peoples was created in a cave from the combination of water, earth, sun, and wind; Yehoshua Frenkel, *The Turkic Peoples in Medieval Arabic Writings* (London: Routledge, 2015), 60–66. For a discussion of this "primal man legend," see Peter B. Golden, "Religion Among the Qipčaq of Medieval Eurasia" *Central Asiatic Journal* 42, no. 2 (1998): 197–201.

(22.) On this point, see Vasily Vladimirovich Bartold, *Ocherk istorii turkmenskogo naroda*, in V. V. Bartold, *Sochineniya*, vol. 2, pt. 1, ed. B. G. Gafurov (Moscow: Nauka, 1963), 553–554; Vasily Vladimirovich Barthold, *Four Studies on the History of Central Asia*, trans. V. Minorsky and T. Minorsky, vol. 3, *Mīr 'Alī-Shīr. A History of the Turkman People* (Leiden, The Netherlands: Brill, 1962), 83–84. Byzantine writers also used Turk (Tourkoi) loosely and applied it to the Magyars. The Muslim usage of Turk may have been influenced by Byzantine practice. For the Byzantine usage of Tourkoi, see Gyula Moravcsik, *Byzantinoturcica*, vol. 2, *Sprachreste der Türkvölker in den Byzantinischen Quellen* (Berlin: Akademie Verlag, 1958), 320–327.

(23.) Al-Ṭabarī, *Ta'rīkh al-rusul wa al-mulūk* (Lughdunum Batavorum: Brill, 1879–1901), vol. 1, 223; and Ṭabarī, *The History of al-Ṭabarī*, vol. 2, *Prophets and Patriarchs*, trans. William M. Brinner (Albany: State University of New York, 1987), 21.

(24.) Sharaf al-Zamān Ṭāhir Marvazī, *Sharaf al-Zamān Ṭāhir Marvazī on China, the Turks and India: Arabic Text (circa A.D. 1120) with an English Translation and Commentary* by V. Minorsky, trans. V. Minorsky (London: Royal Asiatic Society, 1942), 53–54, 156; an 11th-century Arabic geographical manuscript relates that the Uighurs, the Chinese, and the Turks (Kimaks) resemble each other in facial appearance; Richard N. Frye, "A New Arabic Geographical Manuscript," *Journal of Near Eastern Studies* 8 (1949): 92–93.

(25.) Marvazī, *Marvazī on China, the Turks and India*, 29–36; and Gardīzī, "Gardīzī's Two Chapters on the Turks," *Archivum Eurasiae Medii Aevi* 2 (1982): 109–217.

(26.) Kai Kā'ūs ibn Iskandar, *A Mirror for Princes: The Qābūs Nāma*, trans. Reuben Levy (London: Cresset, 1951), 103; and Kai Kā'ūs ibn Iskandar, *The Naṣīḥāt-nāma*, known as *Qābūs-nāma*, of Kai Kā'ūs b. Iskandar b. Qābūs b. Washmgīr, ed. Reuben Levy (London: Luzac, 1951), 64.

(27.) Kai Kā'ūs, *A Mirror for Princes*, 103; Kai Kā'ūs, *The Naṣīḥāt-nāma*, 63. Like Kai Kā'ūs, medieval Persian poets depicted the Turks as having a round face with narrow eyes and a minute mouth; Annemarie Schimmel, *A Two-Colored Brocade*:

The Imagery of Persian Poetry (Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1992), 138.

(28.) Minhāj Sirāj Jūzjānī, Ṭabaḳāt-i-Nāṣirī: A General History of the Muhammadan Dynasties of Asia, including Hindustan, trans. H. G. Raverty, 2 vols. (London: Asiatic Society of Bengal, 1872–1881; repr. New Delhi: Oriental Books Reprint, 1970), vol. 1, 429; and Minhāj Sirāj Jūzjānī, Ṭabaḳāt-i-Nāṣirī, ed. ‘Abd al-Ḥayy Ḥabībī, 2 vols. (Kabul, Afghanistan: Kābul Puhani maṭba‘ah, 1963), vol. 1., 566–567.

(29.) Kāšgarī, Dīwān Luġāt at-Turk, pt. 1, 85.

(30.) Kāšgarī, Dīwān Luġāt at-Turk, pt. 1, 82.

(31.) Kāšgarī includes these non-Turkic groups among the Turks, stating that “each of these groups has its own language, but they also know Turkic well.” Kāšgarī, Dīwān Luġāt at-Turk, pt. 1, 83. Had Kāshgharī lived under Mongol rule, it is highly likely that he would have included the Mongols among the Turks, stating that they also know Turkic.

(32.) The term Central Asia is used in this article for the interior region stretching from the Caspian Sea in the west to Xinjiang, China in the east. Inner Asia denotes the steppe regions.

(33.) Wast ul- Ḥayāt (I.O. MS., 1187), fol. 89b. Quoted from Mohammad Wahid Mirza, The Life and Works of Amir Khusrau (Lahore, Pakistan: University of the Panjab, 1935), 55.

(34.) For instance, Jūzjānī refers to Chinggis Khan as a Mongol (Mughūl); Minhāj Sirāj Jūzjānī, A General History of the Muhammadan Dynasties of Asia (New Delhi: Oriental Books Reprint, 1970), vol. 2, 935; and Jūzjānī, Ṭabaḳāt-i-Nāṣirī (Kābul, Afghānistān : Anjuman-I Tārīkh-i Afghānistān, 1342–1343 [1963–1964]), vol. 2, 98; for Jūzjānī’s usage of Turk, see Peter Jackson, The Delhi Sultanate: A Political and Military History (Cambridge, U.K.: Cambridge University Press, 1999), 326.

(35.) Abū Shāma, Tarājim rijāl al-qarnayn al-sādis wa-al-sābi‘ al-ma‘rūf bi-al-dhayl ‘alā al-rawḍatayn, ed. Muḥammad Kawtharī (Cairo: Maktab nashr al-thaqāfa al-Islāmiyya, 1947), 208.

(36.) ‘Izz al-Dīn Ibn al-Athīr, al-Kāmil fī al-tārīkh, ed. Carl Johan Tornberg (Beirut, Lebanon: Dar Sader, 1966), vol. 9, 609–613; and ‘Izz al-Dīn Ibn al-Athīr, The Annals of the Saljuq Turks: Selection from al-Kāmil fī l-Ta’rīkh of ‘Izz al-Dīn Ibn al-Athīr, trans. Donald S. Richards (London: Routledge, 2002), 99–102.

(37.) Ibn al-Athīr, al-Kāmil fī al-tārīkh, 377; Ibn al-Athīr, The Annals of the Saljuq Turks, 13.

(38.) Ibn al-Athīr, al-Kāmil fī al-tārīkh, 520; Ibn al-Athīr, The Annals of the Saljuq Turks, 56.

- (39.) Amīr Khusrau, *The Campaigns of ‘Alā’u’d-dīn Khiljī, Being the Khazā’inul futūh (Treasures of Victory) of Hazrat Amīr Khusrau of Delhi*, trans. Muhammad Habīb (Bombay: D. B. Taraporewala, 1931), 25.
- (40.) Henry Miers Elliot and John Dowson, eds., *The History of India, as Told by Its Own Historians: The Muhammadan Period* (London: Trübner, 1871), vol. 3, 527.
- (41.) Jūzjānī, *Ṭabaqāt-i-Nāṣirī*, vol. 2, 98; and Jūzjānī, *A General History of the Muhammadan Dynasties of Asia*, vol. 2, 935.
- (42.) Jūzjānī, *A General History of the Muhammadan Dynasties of Asia*, vol. 2, 1100.
- (43.) Abū Shāma, *al-dhayl ‘alā al-rawḍatayn*, 208.
- (44.) Aḥmad ibn Yaḥyā Ibn Faḍl Allāh al-‘Umari, *al-Ta’rīf bi’l-Muṣṭalaḥ al-Sharīf*, ed. Samīr al-Durūbī (Karak: Mu’ta University, 1992), vol. 1, 83. The translated passage is quoted from David Ayalon, “The Great Yasa of Chingiz Khan: A Re-examination,” *Studia Islamica* 33 (1971): 122.
- (45.) Ibn Baṭūṭah, *Voyages d’Ibn Batoutah: Texte arabe, accompagné d’une traduction*, par C. Defrémery et le dr. B. R. Sanguinetti, 4 vols. (Paris: Imprimerie nationale, 1877-1893), vol. 2, 364, 381; vol. 3, 33, 37 (text and trans.).
- (46.) Ibn Baṭūṭah, *Voyages d’Ibn Batoutah*, vol. 4, 216 (text and trans.).
- (47.) ‘Abd al-Raḥmān Ibn Khaldūn, *Al-Ta’rif bi-Ibn Khaldun wa-riḥlatihi Gharban wa-Sharqan*, ed. Muḥammad ibn Tāwīt al-Ṭanjī (Cairo: Lajnat al-ta’līf wa-al-tarjamah wa-al-nashr, 1951), 351.
- (48.) Ibn Khaldūn, *Tārīkh al-‘allāmah Ibn Khaldūn*, ed. Y. A. Daghir, 7 vols. (Beirut, Lebanon: Dār al-Kitāb al-Lubnānī, 1956–1961), vol. 5, 515.
- (49.) Aḥmad b. Muḥammad Ibn ‘Arabshāh, *‘Ajā’ib al-maqdūr fī nawā’ib Tīmūr*, ed. Aḥmad Fā’iz al-Ḥimṣī (Beirut, Lebanon: Mu’assasat al-Risālah, 1986), 56; and J. H. Sanders, trans., *Tamerlane, or Timur the Great Amir: From the Arabic Life by Ahmed Ibn Arabshah* (London: Luzac, 1936), 13.
- (50.) Ibn ‘Arabshāh, *‘Ajā’ib al-maqdūr*, 137; Sanders, *Tamerlane*, 76.
- (51.) Ibn ‘Arabshāh, *‘Ajā’ib al-maqdūr*, 123, 306; Sanders, *Tamerlane*, 64, 169.
- (52.) On this point, see Constantin d’Ohsson, *Histoire des Mongols, depuis Tchinguiz-Khan jusqu’à Timour Bey ou Tamerlan*, 4 vols. (La Haye and Amsterdam: Les Frères van Cleef, 1834–1835), vol. 1, 217, n. 1.
- (53.) Rashīd al-Dīn, *Jāmi‘ al-tavārīkh*, 29.
- (54.) Rashīd al-Dīn, *Jāmi‘ al-tavārīkh*, 47.

(55.) Rashīd al-Dīn, Jāmi‘ al-tavārīkh, 87.

(56.) Rashīd al-Dīn, Jāmi‘ al-tavārīkh, 111. For Atrāk-i Mughūl, see Rashīd al-Dīn, Jāmi‘ al-tavārīkh, 112. Naturally, Rashīd al-Dīn employs Mughūl and Turk at the same time for a Mongol army; Rashīd al-Dīn, Jāmi‘ al-tavārīkh, 2:726–727; and W. M. Thackston (trans.), Jami‘u’t-tawarikh, pt. 2, 507–508.

(57.) Rashīd al-Dīn, Jāmi‘ al-tavārīkh, 25.

(58.) Another Ilkhanid historian, Ḥamd Allāh Mustaufī Qazvīnī (d. 1349), differentiated between the Mongols and the Turks. In his work, he views the former and the latter as descending from Mansak and Turk, sons of Noah, respectively. However, Mustaufī does not view such Turkic peoples as the Khazars and the Bulgars, among others, as descendants of Turk. Ḥamdullāh Mustaufī Qazvīnī, Tārīkh-i guzīda, ed. ‘Abd al-Ḥusain Navā’ī (Tehran: Amīr Kabīr, 1961; repr. Tehran: Amīr Kabīr, 2009), 26, 562.

(59.) It appears that during the Mongol period, a Turkic identity that views only the Qarakhanids and their descendants as true Turks existed among the Qarakhanid descendants in Kashgharia. According to this “Qarakhanid” Turkic identity, shared by Maḥmūd al-Kāshgharī, an 11th-century Qarakhanid from Kashghar, and Jamāl al-Qarshī, a 13th-century Kashghar native, their progenitor was Afrāsiyāb and the Seljuq Turkmens were unrelated to them. Importantly, this Afrāsiyāb Turkic identity was not adopted by the Mongols and their successors in Central Asia.

(60.) Sharaf al-Dīn ‘Alī Yazdī, Ṣafar-nāma, facsimile ed. A. Urinboyev (Tashkent, Uzbekistan: Fan, 1972), fol. 16b, 17b.

(61.) Sharaf al-Dīn ‘Alī Yazdī, Ṣafar-nāma: Tārīkh-i ‘umūmī mufaṣṣil-i Irān dar daura-i Tīmūriyān, ed. Muḥammad ‘Abbāsī (Tehran: Shirkat-i saḥāmī-i chāp-i rangīn, 1336/1957), vol. 1, 455.

(62.) Yazdī, Ṣafar-nāma, ed. ‘Abbāsī, vol. 2, 357.

(63.) Shajarat al-Atrāk, MS, London, British Library, India Office, Ethé 172, fols. 15b–46b; for an abridged English translation, see Shajarat Ul Atrak: Or Genealogical Tree of the Turks and Tatars, trans. William Miles (London: W. H. Allen, 1838; repr. Kessinger, 2007), 22–43.

(64.) Shajarat al-Atrāk, MS, London, British Library, India Office, Ethé 172, fol. 204.

(65.) Shajarat al-Atrāk, fols. 138–140; Miles, Shajarat Ul Atrak, 93–95.

(66.) Ghiyās al-Dīn b. Humām al-Dīn al-Ḥusainī Khvāndamīr, Tārīkh-i Ḥabīb al-siyar fī akhbār-i afrād-i bashar, ed. Jalāl al-Dīn Humā’ī, 4 vols. (Tehran: Kitābfurūshī-i Khayyām, 1333/1954–1955; 3rd repr. ed., 1362/1984), vol. 3, 4–16;

and Thackston, *Habibu's-siyar*: Tome Three, trans. W. M. Thackston, 2 pts. (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1994), pt. 1, 1–7.

(67.) Khvāndamīr, *Ḥabīb al-siyar*, vol. 3, 4, 392; Thackston, *Habibu's-siyar*, pt. 1, 1. Khvāndamīr also uses both the terms *Mughūl* and *Türk* to designate a Mongol army operating in Transoxiana; Khvāndamīr, *Ḥabīb al-siyar*, vol. 3, 28; Thackston, *Habibu's-siyar*, pt. 1, 15.

(68.) Yazdī, *Ẓafar-nāma*, fol. 16b.

(69.) *Shajarat al-Atrāk*, fols. 34–35; Miles, *Shajarat Ul Atrak*, 26. Qazvīnī had presented Mansak as the ancestor of the Mongols. Qazvīnī, *Tārīkh-i guzīda*, 562.

(70.) *Shajarat al-Atrāk*, fols. 61–62; Miles, *Shajarat Ul Atrak*, 40–41.

(71.) Muḥammad ibn Khāvandshāh Mīr Khvānd, *Tārīkh-i Rauzat al-ṣafā*, 6 vols., ed. Riḏā Qulī Khān (Tehran: Pīrūz, 1960), vol. 5, 14.

(72.) Mīr Khvānd, *Tārīkh-i Rauzat al-ṣafā*, vol. 5, 5.

(73.) Khvāndamīr, *Ḥabīb al-siyar*, vol. 3, 9. Interestingly, Khvāndamīr writes that the Turkmens are “the worst Mongol tribes (*badtarīn aqvām-i Mughūl*).” Khvāndamīr, *Ḥabīb al-siyar*, vol. 3, 5.

(74.) Aboul-Ghāzi Béhâdour Khân, *Histoire des Mongols et des Tatares*, trans. Petr I. Desmaisons (St. Petersburg, Russia: 1871–1874; repr. Amsterdam: Philo, 1970), 9–68 (text), 8–72 (trans.).

(75.) Abū al-Ghāzī refers to the Chinggisids and the Mongols as Turks on numerous occasions. See Aboul-Ghāzi, *Histoire des Mongols et des Tatares*, 178–179, 182–183 (text), 187–188, 192–193 (trans.).

(76.) Makhmud ibn Vali, *More tayn otnositel'no do'lestey blagorodnykh (geografiya)*, trans. B. A. Akhmedov (Tashkent, Uzbekistan: Izdatel'stvo “Fan,” 1977), fols. 156a–156b.

(77.) Makhmud ibn Vali, *More tayn*, 32; in modern literature, *Turkistān* in general denotes Transoxiana (West Turkistan) and the Tarim Basin (East Turkistan). However, in medieval and early modern Central Asia, *Turkistān* denoted either the vast Inner Asian steppe region north of the Syr Darya River, including the Kazakh and Mongolian steppes as shown in Maḥmūd b. Valī's description, or the *vilāyat* of *Turkistān*, a region made up of “30 fortresses located along the bank of the Syr Darya River,” according to Faḏlallāh b. Rūzbihān Khunjī, who participated in Muḥammad Shībānī Khan's third campaign against the Qazaqs in 1508–1509; Faḏlallāh b. Rūzbihān [Isfahānī] Khunjī, *Mihmān-nāma-i Bukhārā: Tārīkh-i pādshāhī-i Muḥammad Shībānī*, ed. Manūchihr Sutūda (Tehran: Bungāh-i Tarjuma va Nashr-i Kitāb, 1962), 85; Faḏlallāh b. Rūzbihān Ḥunḡi, *Transoxanien und Turkestan zu Beginn des 16. Jahrhunderts: Das Mihmān-nāma-yi Buhārā des*

Fadlallāh b. Rūzbihān Hunği, trans. Ursula Ott, *Islamkundliche Untersuchungen* 25 (Freiburg, Germany: Klaus Schwarz, 1974), 94. Later, Turkistān came to denote the city of Yasī as well.

(78.) d’Ohsson, *Histoire des Mongols*, vol. 1, 217, n. 1.

(79.) *Chrestomathie en Turk Oriental* contant plusieurs ouvrages: De L’emir Ali-Schir, École royale et spéciale des langues orientales vivantes (France), compiler, publisher (Paris: Firmin Didot frères, 1841), 33.

(80.) *Chrestomathie en Turk Oriental*, 33; Robert Devereux, “Judgment of Two Languages: Muhakamat al-Lughatain by Mir ‘Ali Shir Nawa’i,” *Muslim World* 55, no. 1 (1965): 40.

(81.) Babur employs Türk and Moğul mostly for the Timurid ulus and the Moghuls, respectively. However, this does not mean that Babur had a Turkic identity that was opposed to a Mongol identity. Babur does not use Turk and Moğul in the modern sense. While he employs Turk for the Timurids and their Turkic-speaking subjects, he does not apply the term to the Uzbeks, the Qazaqs, and the Anatolian Turks, who were also Turkic speakers. In other words, Babur did not identify the latter groups with his Timurid Turks. Likewise, Babur does not employ Moğul for the Uzbek or Qazaq khans, whom he knew were Chinggisids; that is, he did not identify Chinggisid with Moğul. Central Asian writers of the post-Mongol period used Moğul (Mughūl in Persian) in two senses: one for “the Mongols proper” and the other for the Chaghatayid Moghuls. While Babur uses Moğul tili to denote the Mongol language, he does not use Moğul in the former sense. Furthermore, Babur includes his Moghul retainers in the category of “Turk officers” (Türk umarā); Zāhīr al-Dīn Muḥammad Babur, *Bābur-nāma* (Vaqāyi’), ed. Eiji Mano, 2 vols. (Kyoto: Syokado, 1995–1996), vol.1, 526. This indicates that Babur also viewed the Moghuls as Turks in the broad sense. In sum, Babur’s Turkic identity should be understood as a Timurid identity, not as a non-Mongol identity.

(82.) Babur, *Bābur-nāma* (Vaqāyi’), vol. 1, 291; Zahiruddin Muhammad Babur Mirza, *Baburnama*, ed. and trans. W. M. Thackston Jr., 3 pts. (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1993), vol. 2, 391.

(83.) For the term Tajik in relation to Turk, see Maria Eva Subtelny, “The Symbiosis of Turk and Tajik,” in *Central Asia in Historical Perspective*, ed. Beatrice F. Manz (Boulder, CO: Westview, 1994), 48–49.

(84.) Hans Heinrich Schaeder, “Türkische Namen der Iranier,” in *Welt des Islams*, ed. Gotthard Jäschke, special issue, *Festschrift Friedrich Giese* (Berlin and Leipzig: 1941), 25; Subtelny, “The Symbiosis of Turk and Tajik,” 48–49; John R. Perry, “Ethno-Linguistic Markers of the Turco-Mongol Military and Persian Bureaucratic Castes in Pre-Modern Iran and India,” in *Militär und Staatlichkeit*, ed. Irene Schneider, *Orientwissenschaftliche Hefte* 12.2003, *Mitteilungen des SFB “Differenz und Integration”* 5 (Halle, Germany: Martin Luther University of Halle-Wittenberg, 2003), 117.

(85.) Rashīd al-Dīn, *Jāmi‘ al-tavārīkh*, vol. 1, 344; Thackston, *Jami‘u’t-tawarikh*, vol. 1, 235.

(86.) Muḥammad Ḥaidar Dughlāt Mīrzā, *Tārīkh-i Rashīdī*, ed. ‘Abbāsquī Ghaffārī Fard (Tehran: Mīrās-i Maktūb, 2004), 126.

(87.) On this point, see Bert G. Fragner, “Ilkhanid Rule and Its Contributions to Iranian Political Culture,” *Beyond the Legacy of Genghis Khan*, ed. Linda Komaroff (Leiden, The Netherlands: Brill, 2006), 70.

(88.) Muḥammad Ḥaidar, *Tārīkh-i Rashīdī*, 190.

(89.) For this reason, Clavijo constantly uses the name Chaghatay for Temūr and his ulus in his travelogue: Ruy González de Clavijo, *Narrative of the Embassy of Ruy Gonzalez de Clavijo to the Court of Timour, at Samarcand, A.D. 1403–1406: Translated for the First Time, with Notes, a Preface, and an Introductory Life of Timour Beg*, by Clements R. Markham (London: The Hakluyt Society, 1859), 115, 128, 129; and Ruy González de Clavijo, *Historia del gran Tamorlan e itinerario y enarracion del viage, y relacion de la embajada que Ruy Gonzalez de Clavijo le hizo por mandado del muy poderoso señor rey Don Henrique el Tercero de Castilla. Y un breve discurso* (Madrid: Antonio de Sancha, 1782), 135, 136, 144, 146–147.

(90.) Mu‘īn al-Dīn Naṭanzī, *Muntakhab al-tavārīkh-i Mu‘īnī*, ed. Jean Aubin (Tehran: Khayyam, 1957), 349.

(91.) Yazdī, *Ẓafar-nāma*, ed. ‘Abbāsī, vol. 1, 206. For a study of Chaghatay identity, see Beatrice F. Manz, “The Development and Meaning of Chaghatay Identity,” in *Muslims in Central Asia: Expressions of Identity and Change*, ed. Jo-Ann Gross (Durham, NC: Duke University Press, 1992), 36–44.

(92.) Niẓām al-Dīn Shāmī, *Histoire des conquêtes de Tamerlan intitulée Ẓafarnāma*, par Niẓāmuddīn Šāmī, vol. 1, *Texte persan du Ẓafarnāma*, ed. F. Tauer (Prague: Oriental Institute, 1937), 13.

(93.) Khvāndamīr, *Ḥabīb al-siyar*, vol. 3, 398. *Jātā* was a derogatory term applied to the Moghuls by the Timurids.

(94.) Khvāndamīr, *Ḥabīb al-siyar*, vol. 3, 430.

(95.) Mu‘izz al-ansāb fī shajarat al-ansāb, trans. and ed. M. Kh. Abuseitova and others, *Istoriya Kazakhstana v persidskikh istochnikakh 3* (Almaty, Kazakhstan: Dayk, 2006), fol. 2a.

(96.) Mu‘izz al-ansāb, fol. 3a.

(97.) Khvāndamīr, *Ḥabīb al-siyar*, vol. 3, 392.

(98.) Abu'l-Fazl, *The History of Akbar*, Vol. 1, ed. and trans. Wheeler M. Thackston (Cambridge, MA.: Harvard University Press, 2015), 198, 200, 212 (text), 199, 201, 213 (trans.).

(99.) Nizām al-Dīn Shāmī, *Ẓafarnāma*, vol. 1, 140. Amīr Jalāl's reply is abridged by Yazdī as follows: "The Turks have conquered the world with the good fortune of unity and agreement (Turk bi-yumn-i ittifāq va yik-jahatī 'ālam musakhkhar gardānīda-and)"; Yazdī, *Ẓafar-nāma*, ed. 'Abbāsī, vol. 1, 455.

(100.) de Clavijo, *Embassy of Ruy Gonzalez de Clavijo*, 119; de Clavijo, *Historia del gran Tamorlan*, 138.

(101.) de Clavijo, *Embassy of Ruy Gonzalez de Clavijo*, 125, 128–129; de Clavijo, *Historia del gran Tamorlan*, 144–147.

(102.) Ibn Khaldūn, *al-Ta'rif*, 366.

(103.) Ibn 'Arabshāh, 'Ajā'ib, 320; Sanders, *Tamerlane*, 178; on the Mongol origin of the Qara Tatars, see Yazdī, *Ẓafar-nāma*, ed. 'Abbāsī, vol. 2, 357.

(104.) Ibn-i Kemal, *Tevârih-i Âl-i Osman*, ed. Şerafettin Turan (Ankara, Turkey: Türk Tarih Kurumu Basımevi, 1970), vol. 3, 369. Ottoman chroniclers also employed Chaghatāy for the Timurids. For instance, the Timurid ruler Sultān-Abū Sa'īd (r. 1451–1469) is referred to as "Chaghatay pādshāh" in an Ottoman chronicle; Öztürk, Necdet, *Anonim Osmanlı kroniği, 1299–1512*, Istanbul (Istanbul: Türk Dünyası Araştırmaları Vakfı, 2000), 128.

(105.) Gelibolulu Mustafa Âlî, *Füsûl-i hall ü akd ve usûl-i harc ü nakd: İslam devletleri tarihi; 622–1599*, ed. Mustafa Demir (Istanbul: Değişim Yayınları, 2006), 105.

(106.) Muştafā 'Âlî, *Künhü'l-aḥbār*, 5 vols. (Istanbul: Takvimhane-i Amire, 1860–1868), vol. 5, 99.

(107.) Evliya Çelebi, *Evliya Çelebi Seyahatnâmesi*, ed. Yücel Dağlı, Seyit Ali Kahraman, and Robert Dankoff (Istanbul: Yapı Kredi Yayınları, 2000), vol. 7, 251.

(108.) Yakup Karasoy, ed., *Şiban Han Dîvânı* (Ankara, Turkey: Türk Dil Kurumu, 1998), 184, 795; András J. E. Bodrogliget, "Muḥammad Shaybānī Khān's Apology to the Muslim Clergy," *Archivum Ottomanicum* 13 (1993–1994): 99.

(109.) Shīr Muḥammad Mīrāb Mūnīs and Muḥammad Rīzā Mīrāb Āghāī, *Firdaws al-Iqbāl: History of Khorezm*, ed. Yuri Bregel (Leiden, The Netherlands: Brill, 1988), 193; and Shīr Muḥammad Mīrāb Mūnīs and Muḥammad Rīzā Mīrāb Āghāī, *Firdaws al-Iqbāl: History of Khorezm*, trans. Yuri Bregel (Leiden, The Netherlands: Brill, 1999), 82.

(110.) Maḥmūd b. Amīr Valī, *Baḥr al-asrār fi maʿrifat il-akhyār*, ed. Ḥakīm Muḥammad Saʿīd, Sayyid Muʿīn al-Ḥaqq, and Anṣār Zāhid Khān (Karachi: Pakistan Historical Society, 1984), vol. 1, pt. 1, 17 (text).

(111.) Igor de Rachewiltz, trans., *The Secret History of the Mongols: A Mongolian Epic Chronicle of the Thirteenth Century Translated with a Historical and Philosophical Commentary by Igor de Rachewiltz*, 2 vols. (Leiden, The Netherlands: Brill, 2004), vol. 1, 194. Likewise, the 17th-century Mongolian chronicles do not use Turk to refer to any Turkic groups of Inner Asia.

(112.) Zhao Gong, *Men-da bey-lu: Polnoye opisaniye mongolo-tatar*, trans. N. Ts. Munkuyev (Moscow: Nauka, 1975), 243–246 (text), 45–48 (trans.); Erich Haenisch, Yao Ts'ung-wu, Peter Olbricht, and Elisabeth Pinks, eds., *Meng-ta Pei-lu und Hei-ta Shih-lüeh: Chinesische Gesandtenberichte über die frühen Mongolen 1221 und 1237* (Wiesbaden, Germany: Otto Harrassowitz, 1980), 3–4.

(113.) The Rus' chronicles referred to the Oghuz as Tork or Torchin but, according to Peter Golden, it is not clear if Tork can be identified as Turk, since Tork is an unlikely way of transcribing Türk. On Tork or Torchin, see Peter B. Golden, *Ethnicity and State Formation in Pre-Činggisid Turkic Eurasia*, Vol. 1 (Bloomington: Indiana University Press, 2001), 16. According to Andrew Charles Spencer Peacock, early medieval writers did not refer to the Oghuz as Turks; Andrew Charles Spencer Peacock, *Early Seljuq History: A New Interpretation* (Abingdon, U.K.: Routledge, 2010), 48.

(114.) However, the Shibanid Uzbeks, who settled in Transoxiana in the early 16th century, used Turk as a self-designation in their histories. For instance, Abū al-Ghāzī refers to the Mongols and the Uzbeks as Turks in his *Šejere-i Türk*. Yet, according to Maria Eva Subtelny, Turk was largely reserved for pre-Uzbek Turkic groups in Uzbek Transoxiana; Subtelny, “The Symbiosis of Turk and Tajik,” 49. Accordingly, in an anecdote from the *Saʿdīya*, a 16th-century source, a Yasavī Sufi from Transoxiana is referred to as Turk, whereas his antagonist, an Uzbek nomad from the realm of the Qazaqs (*az qalam-raw-l Qazāq*), that is, the Qipchaq steppe, is referred to as Uzbek; Husain Sarakhsī, *Saʿdīya*, MS Tashkent, IVANRUZ, inv. No. 4514, quoted from Devin DeWeese, “The Yasavī Presence in the Dasht-i Qipchaq from the 16th to 18th Century,” in *Islam, Society and States across the Qazaq Steppe (18th–Early 20th Centuries)*, ed. Niccolò Pianciola and Paolo Sartori (Vienna: Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften, 2013), 42–43.

(115.) For instance, see Qādir ʿAlī Bek Jalāyirī, *Sbornik letopisei: Tatarskii tekst, s russkim predisloviem*, ed. I. Berezin (Kazan, Russia, 1854), 171.

(116.) *Das Buch der Dschingis-Legende (Dāftār-i Čingiz-nāmā)*, ed. A. Mirkasym Usmanov and Mária Ivanics, (Szeged, Hungary: University of Szeged, 2002), 47–49, 64.

(117.) Dariusz Kolodziejczyk, *The Crimean Khanate and Poland-Lithuania: A Study of Peace Treaties Followed by Annotated Documents* (Boston: Brill, 2011), 720, 764.

(118.) Sigmund Herberstein, *Notes upon Russia: Being a Translation of the Earliest Account of that Country, Entitled Rerum Moscoviticarum Commentarii* (London: The Hakluyt Society, 1851–1852; repr. New York: Burt Franklin, 1963), vol. 2, 53.

(119.) For a detailed discussion of the designations *ulūs-i Jūchī*, *Toqmaq*, *Uzbek*, and *Qazaq*, see Joo-Yup Lee, *Qazaqlıq, or Ambitious Brigandage, and the Formation of the Qazaqs: State and Identity in Post-Mongol Central Eurasia* (Leiden, The Netherlands: Brill, 2016), 121–139.

(120.) For *Jochi eli*, see Aboul-Ghâzi, *Histoire des Mongols et des Tatares*, 175 (text), 184 (trans.).

(121.) Yazdī, *Ẓafar-nāma*, ed. ‘Abbāsī, vol. 1, 206. *Toqmaq* or *Toymay* was another name used for the Jochid ulus, including the Uzbeks and the Qazaqs. For instance, Naṭanzī refers to Jochi’s ulus as “the *Toqmaq* ulus (*ulūs-i Tūqmāq*)”; Naṭanzī, *Muntakhab al-tavārīkh-i Mu‘īnī*, 435. Yazdī refers to the Jochid nomads as “*Toqmaq* Turks (*Turk-i Tuqmāqī*)”; Yazdī, *Ẓafar-nāma*, ed. ‘Abbāsī, vol. 1, 395. The 17th-century Northern Yuan chronicler Saghang Sechen refers to the nomads of the Jochid Ulus and the Qazaq khan Ḥaqq Naẓar (r. 1538–1580) as *Toymay*; Saghang Sechen, *Erdeni-yin Tobci* (‘Precious Summary’): A Mongolian Chronicle of 1662, ed. M. Gō, I. de Rachewiltz, J. R. Krueger, and B. Ulaan, vol. 1, *The Urga Text* (Canberra: The Australian National University, 1990), 113, 141, 142. Another 17th-century Northern Yuan chronicler, Lubsangdanjin, also employs *Toymay* for the Uzbek ruler Muḥammad Shībānī and the Qazaq khan Ḥaqq Naẓar; Lubsangdanjin, *Altan Tobči: eine mongolische Chronik des XVII. Jahrhunderts von Blo bzan bstan’jin*, ed. Hans-Peter Vietze and Gendeng Lubsang (Tokyo: Institute for the Study of Languages and Cultures of Asia and Africa, 1992), 90.

(122.) Aboul-Ghâzi, *Histoire des Mongols et des Tatares*, 174–175 (text), 18 (trans.); “*Shajarat al-Atrāk*,” in *Sbornik materialov, otnosyashchikhsya k istorii Zolotoy ordy*, vol. 2, *Iz vlecheniya iz persidskikh sochineniy*, trans. and ed. V. G. Tizengauzen (Moscow: Izd-vo Akademii nauk SSSR, 1941), 266 (text), 206–207 (trans.).

(123.) Zain al-Dīn b. Ḥamd Allāh Mustaufī Qazvīnī, “*Tārīkh-i guzīda*,” in *Sbornik materialov, otnosyashchikhsya k istorii Zolotoy ordy*, vol. 2, *Iz vlecheniya iz persidskikh sochineniy*, trans. and ed. V. G. Tizengauzen (Moscow: Izd-vo Akademii nauk SSSR, 1941), 221–222 (text), 95 (trans.).

(124.) Ḥāfiẓ Abrū, *Zayl-i Jāmi‘ al-tavārīkh-i Rashīdī* (Tehran: Shirkat-i taẓāmūnī-yi ‘ilmī, 1939), 117.

(125.) Shāmī, *Ẓafarnāma*, vol. 1, 71.

(126.) Naṭanzī, *Muntakhab al-tavārīkh-i Mu‘īnī*, 93

(127.) Ibn al-Furāt, “*Tārīkh al-duwal wa al-mulūk*,” in *Sbornik materialov, otnosyashchikhsya k istorii Zolotoy ordy*, vol. 1, *Iz vlecheniya iz sochineniy arabskikh*,

trans. and ed. V. G. Tizengauzen (St. Petersburg, Russia: 1884), 339 (text), 350 (trans.).

(128.) For the meaning and usage of the name Qazaq, see Joo-Yup Lee, “The Political Vagabondage of the Chinggisid and Timurid Contenders to the Throne and Others in Post-Mongol Central Asia and the Qipchaq Steppe: A Comprehensive Study of Qazaqlıq, or the Qazaq Way of Life,” *Central Asiatic Journal* 60 (2017): 60–95.

(129.) For instance, see Muḥammad Ḥaidar, *Tārīkh-i Rashīdī*, 187; Fażlallāh b. Rūzbihān [Isfahānī] Khunjī, *Mihmān-nāma-i Bukhārā: Tārīkh-i pādshāhī-i Muḥammad Shībānī*, ed. Manūchihr Sutūda (Tehran: Bungāh-i Tarjuma va Nashr-i Kitāb, 1341/1962), 211.

(130.) Khunjī, *Mihmān-nāma-i Bukhārā*, 41.

(131.) Khunjī, *Mihmān-nāma-i Bukhārā*, 171.

(132.) Muḥammad Ḥaidar, *Tārīkh-i Rashīdī*, 187, 541.

(133.) Tatar was a name traditionally applied to the Mongols by the Ottoman chroniclers and the Rus’ chroniclers. “Qara Tatar,” the name of a remnant group of the Ilkhanid Mongols in early 15th-century Anatolia, was, in all likelihood, originally an exonym. On the reason that the name Tatar became widespread before the rise of the Mongols, see Rashīd al-Dīn, *Jāmi‘ al-tavārīkh*, 57; Thackston, *Jami‘u’t-tawarikh*, vol. 1, 44.

(134.) Fragner, “Ilkhanid Rule and Its Contributions to Iranian Political Culture,” 70.

(135.) Beatrice Manz argues that it was the differentiation of Mongol identity that led to the formation of new post-Mongol Turkic groups such as the Uzbeks and the Qazaqs; Beatrice Manz “Historical Background,” in *Central Asia in Historical Perspective*, ed. Beatrice F. Manz (Boulder, CO: Westview, 1994), 7–9; and Manz, “The Empire of Tamerlane as an Adaptation of the Mongol Empire: An Answer to David Morgan, ‘The Empire of Tamerlane: An Unsuccessful Re-Run of the Mongol State?’” *Journal of the Royal Asiatic Society* 26, nos. 1–2 (2016): 285–286.

(136.) V. Veliaminof-Zernof, *Matériaux pour servir à l’histoire du Khanat de Crimée: Extrait, par ordre de l’Académie impériale des sciences, des archives centrales du Ministère des affaires étrangères, à Moscou* (St. Petersburg, Russia, 1864), 2.

(137.) The *Tārīḥ-i Şāhib Girāy Ḥān*, a history of Şāhib Girāy Khan (r. 1532–1551), written in Ottoman Turkish by the mid-16th-century historian Remmāl Ḥoca, shows that Chinggis Khan’s law was still followed in the khanate. For instance, Remmāl Ḥoca writes that Şāhib Girāy Khan and his Tatar army marched in accordance with “the law of Chinggis Khan (ḵanun-i Çingiz)”; and Remmal Khoja, *Tarih Sahib Giray Han: Histoire de Sahib Giray, Khan de Crimée de 1532 à 1551*, trans. and ed. Özalp Gökbilgin (Ankara, Turkey: Atatürk Üniversitesi Edebiyat Fakültesi, 1973), 214 (trans.), 75 (text).

(138.) ‘Abdūlgaffār Kırımī, ‘Umdet-üt-tevārīḥ, ed. Najīb ‘Āsim, supplement to Türk Tarih Encümeni Mecmuası (Istanbul: AH 1343), 37; Abdulgaffar Kyrymi, Umdet al-Akhbar, vol. 1, Transkripsiya, facsimile, ed. I. M. Mirgaleyev (Kazan, Russia: Institut istorii im. SH. Mardzhani AN RT, 2014), 75; vol. 2, Perevod, trans. Yu. N. Karimovoy and I. M. Mirgaleyev (Kazan, Russia: Institut istorii im. SH. Mardzhani An RT, 2018), 54.

(139.) Khunjī, Mihmān-nāma-i Bukhārā, 213.

(140.) Nikolai Ivanovich Grodekov, Kirgizi i karakirgizy Syr-Dar’inskoi oblasti, vol. 1 (Tashkent, Uzbekistan: Tipo-Litografiya S. I. Lakhtina, 1889), 2.

(141.) Qūrbangali Halid, Tauarih hamsa: bes tarih (Astana, Kazakhstan: Altyn kitap, 2006), 44–45, 209.

(142.) Vasily Vasilievich Radlov, Proben der Volksliteratur der Nördlichen Türkischen Stämme, vol. 3, bk. 1, Kirgisische mundarten (St. Petersburg, Russia: Tipografiya Imperatorskoy Akademii Nauk, 1870; repr. Berlin: Zentral-Antiquariat der Deutschen Demokratischen Republik, 1965), 68 (text); Radlov, Proben, bk. 2, 89 (trans.). Another Qazaq oral tradition that depicts the Mongols and Chinggis Khan as Qazaq ancestors is “Aqsaq qulan (a lame wild horse).” In this Qazaq folk legend, Chinggis Khan appears as a Qazaq ruler whose son, Jochi, dies after being wounded by an onager.

(143.) Dāftār-i Čingiz-nāmā, 47.

(144.) For Bodonchar, see Rachewiltz, The Secret History of the Mongols, vol. 1, 2–8.

(145.) Seyfī Çelebī, L’ouvrage de Seyfī Çelebī: historien Ottoman du XVI^e siècle (Paris: Librairie Adrien Maisonneuve, 1968), 80, 82, 86 (trans.), 81, 83, 87 (text); for a detailed discussion of the term Qalmaq, see Joo-Yup Lee, “Were the Historical Oirats ‘Western Mongols’?: An Examination of Their Uniqueness in Relation to the Mongols,” *Études mongoles et sibériennes, centrasiatiques et tibétaines* 47 (2016): 7–8.

(146.) M. A. Shaban, Islamic History: A New Interpretation, vol. 2, A.D. 750–1055 (A.H. 132–448) (Cambridge, U.K.: Cambridge University Press, 1976), 63.

(147.) Ney Elias, introduction to A History of the Moghuls of Central Asia Being the Tarikh-i-Rashidi of Mirza Haidar, Dughlat. An English Version Edited, with Commentary, Notes, and Map by N. Elias. The Translation by E. Denison Ross, by Mīrzā Muḥammad Ḥaidar Dughlāt (London: Sampson Low, Marston, 1895; repr. London: Curzon, 1972), 78–98.

(148.) d’Ohsson writes: “. . . the Mongols gave the Muslims the name of Tadjik or Tazik, and one can see in the historical works of this period that they used this name

as opposed to that of Turk. The former served to designate the Muslim inhabitants of the towns and cultivated lands, whether they were of Turkic, Persian, or Arab origin, whereas under the name of Turks were included the nomadic peoples of Turkic and Tatar race. It was in this general sense that Chingiz-khan and the Mongols called themselves Turks . . .”; d’Ohsson, *Histoire des Mongols*, vol. 1, 217, n. 1.

(149.) Vasily Vladimirovich Barthold, *Four Studies on the History of Central Asia*, vol. 3, *Mīr ‘Alī-Shīr: A History of the Turkman People*, trans. V. Minorsky and T. Minorsky (Leiden, The Netherlands: Brill, 1962), 5–6; and V. V. Bartold, *Ocherk istorii turkmenskogo naroda*, in V. V. Bartold, *Sochineniya*, ed. Yu. E. Bregel (Moscow: Nauka, 1963), vol. 2, pt. 2, 203–204.

(150.) In his unpublished online article, Ron Sela discusses how the new Muslim Turkic dynasties in Central Asia forgot their pre-Islamic Turkic past; Ron Sela, *Revisiting the Origin Myths of the Turks. Central Asia in a Historical Context* (blog).

(151.) Vasily Vladimirovich Bartold, *Ocherk istorii turkmenskogo naroda*, in V. V. Bartold, *Sochineniya*, ed. B. G. Gafurov (Moscow: Nauka, 1963), vol. 2, pt. 1, 553–554; V. V. Barthold, *Four Studies on the History of Central Asia*, trans. V. Minorsky and T. Minorsky, vol. 3, *Mīr ‘Alī-Shīr. A History of the Turkman People* (Leiden, The Netherlands: Brill, 1962), 83–84.

(152.) Peter Golden, *An Introduction to the History of the Turkic Peoples: Ethnogenesis and State-Formation in Medieval and Early Modern Eurasia and the Middle East* (Wiesbaden, Germany: O. Harrassowitz, 1992), 115–116; Golden, “Some Thoughts on the Origins of the Turks and the Shaping of the Turkic Peoples,” in *Contact and Exchange in the Ancient World*, ed. Victor H Mair (Honolulu: University of Hawai’i Press, 2007), 144–146; Golden, *Ethnicity and State Formation*, 13–16.

(153.) Peter B. Golden, “The Turks: Origins and Expansion,” *Turks and Khazars: Origins, Institutions, and Interactions in Pre-Mongol Eurasia* (Farnham, U.K.: Ashgate, 2010), 22.

(154.) Golden, “Some Thoughts on the Origins of the Turks,” 144–146; Golden, *Ethnicity and State Formation*, 17–19.

(155.) István Vásáry, “Hungarians and Mongols as ‘Turks’: On the Applicability of Ethnic Names,” in *Between Byzantium and the Steppe: Archaeological and Historical Studies in Honour of Csanád Bálint on the Occasion of His 70th Birthday*, ed. Ádám Bollók, Gergely Csiky, and Tivadar Vida (Budapest: Institute of Archaeology, Research Centre for the Humanities, Hungarian Academy of Sciences, 2016), 537–543.

(156.) Stephen F. Dale, *The Garden of the Eight Paradises: Babur and the Culture of Empire in Central Asia, Afghanistan and India (1483–1530)* (Leiden, The Netherlands: Brill, 2004), 156–168.

(157.) Hidehiro Okada, *Sekaishi no tanjō: Mongoru no hatten to dentō* [The birth of world history: the development and tradition of Mongolia] (Tokyo: Chikuma Shobo, 1992), 221.

(158.) Okada, *Sekaishi no tanjō*, 239–240.

(159.) Beatrice F. Manz, *The Rise and Rule of Tamerlane* (Cambridge, UK: Cambridge University Press, 1989), 1–12; “Historical Background,” in *Central Asia in Historical Perspective*, ed. Beatrice F. Manz (Boulder, CO: Westview, 1994), 5–7. The Mongol orientation of the Turkic elites in post-Mongol Central Asia has also been examined by the top Indian specialist in Central Asian history, Mansura Haidar, in her pioneering article; Mansura Haidar, “The Mongol Traditions and Their Survival in Central Asia (14–15th Centuries),” *Central Asiatic Journal* 28, nos. 1–2 (1984): 57–79.

(160.) “Temür and the Early Timurids to c. 1450,” in *The Cambridge History of Inner Asia: The Chinggisid Age*, ed. Nicola Di Cosmo, Allen J. Frank, and Peter B. Golden (Cambridge, U.K.: Cambridge University Press, 2009), 182.

(161.) Manz, “The Empire of Tamerlane as an Adaptation of the Mongol Empire”; “Historical Background,” 7–9.

(162.) Fragner, “Iranian Political Culture,” 70. Devin DeWeese’s groundbreaking study of Islamization of the Qipchaq Steppe and Allen J. Frank’s extremely thorough study of the development of Bulghar identity among Volga-Ural Muslims deepen scholarly understanding of the identity of the Turkic-speaking peoples originating in the Jochid Ulus: Devin DeWeese, *Islamization and Native Religion in the Golden Horde: Baba Tükles and Conversion to Islam in Historical and Epic Tradition* (University Park: Pennsylvania State University, 1994); Allen J. Frank, *Islamic Historiography and “Bulghar” Identity among the Tatars and Bashkirs of Russia* (Leiden, The Netherlands: Brill, 1998).

(163.) Mihaly Dobrovits, “The Turco-Mongolian Tradition of Common Origin and the Historiography in Fifteenth Century Central Asia,” *Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae* 48 (1994): 269–277.

(164.) Dobrovits, “The Turco-Mongolian Tradition,” 276.

(165.) Richard C. Foltz, *Mughal India and Central Asia* (Karachi: Oxford University Press, 1998), 12–51.

(166.) In his works, Lee thus emphasizes that Turk and Mongol were not contradicting identities (which needed to be combined by Chinggisid or Timurid historians): Joo-Yup Lee, “The Historical Meaning of the Term Turk and the Nature of the Turkic Identity of the Chinggisid and Timurid Elites in Post-Mongol Central Asia,” *Central Asiatic Journal* 59 (2016): 101–132; Lee, “Some Remarks on the Turkicization of the Mongols,” 121–144. Lee also looks into the formation of new Turkic group identities (the Qazaqs and the Shibanid Uzbeks) in 16th-century

Central Asia and the eastern Qipchaq Steppe in his award-winning book. See Lee, *Qazaqlıq, or Ambitious Brigandage*, 97–162.

(167.) Rashīd al-Dīn, *Jāmi‘ al-tavārīkh*, ed. Bahman Karīmī; Thackston, *Jami‘u’l-tawarikh*, vol. 1.

(168.) Rashīd al-Dīn, *Jāmi‘ al-tavārīkh*, 21.

(169.) Sharaf al-Dīn ‘Alī Yazdī, *Ẓafar-nāma*, facsimile ed., Urinboyev.

(170.) *Shajarat al-Atrāk*, MS, London, British Library, India Office, Ethé 172.

(171.) Muḥammad ibn Khāvandshāh Mīr Khvānd, *Tārīkh-i Rauzat al-ṣafā*, 6 vols., ed. Riżā Qulī Khān (Tehran: Pīrūz, 1960).

(172.) Khvāndamīr, *Ḥabīb al-siyar fī akhbār-i afrād-i bashar*, ed. Jalāl al-Dīn Humā‘ī; and Khwandamir, *Habibu’s-siyar*.

(173.) Babur, *Bābur-nāma* (*Vaqāyī’*), ed. Eiji Mano; and Zahiruddin Muhammad Babur Mirza, *Baburnama*, ed. and trans. Wheeler McIntosh Thackston Jr., 3 pts. (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1993).

(174.) Jamāl al-Qarshī, *Mulḥaqāt bi-ṣ-ṣurāḥ*.

(175.) Dughlat, *Tarikh-i-Rashidi*; and Dughlāt, *Tārīkh-i Rashīdī*.

(176.) Ḥāfiẓ Tanish, *Sharaf-nama*.

(177.) *Tavarikh-i guzīda-Nuṣrat-nāma* [sic], facsimile ed. A. M. Akramov (Tashkent, Uzbekistan: Fan, 1967).

(178.) Maḥmūd b. Amīr Valī, *Baḥr al-asrār fī manāqib al-akhyār*.

(179.) Aboul-Ghâzi, *Histoire des Mongols et des Tatares*.

(180.) Mūnīs, *Firdaws al-lqbāl*.

(181.) Niyāz Muḥammad b. Mullā ‘Ashūr, *Taarikh Shakhrokhi: Istoriya vladeteley Fergany*, ed. N. N. Pantusov (Kazan, Russia: Tipografiya Imperatorskago Universiteta, 1885).

(182.) Khunjī, *Mihmān-nāma-i Bukhārā*.

(183.) Qādir ‘Alī Bek Jalāyirī, *Sbornik letopisei*. For a study of this work, see A. Mirkasym Usmanov, *Tatarskie istoricheskie istochniki XVII–XVIII vv.* (Kazan, Russia: Izdatel’stvo Kazanskogo Universiteta, 1972), 33–96.

(184.) The Jalayir belong to the Ulu Jüz, which is one of the three Qazaq tribal unions.

(185.) For a critical examination of Alash Khan's identity, see Lee, *Qazaqlıq*, or *Ambitious Brigandage*, 146–154.

(186.) Vasily Vasilievich Radlov, *Proben der Volksliteratur der Nördlichen Türkischen Stämme*, vol. 3, bk. 1, *Kirgisische mundarten* (St. Petersburg., Russia: Tipografiya Imperatorskoy Akademii Nauk, 1870; repr. Berlin: Zentral-Antiquariat der Deutschen Demokratischen Republik, 1965), 68 (text); Radlov, *Proben*, bk. 2, 89 (trans.).

(187.) Kırımı, 'Umdet-üt-tevārīḥ, 37; Kyrymi, *Umdet al-Akhbar*, vol. 1, 75, vol. 2, 54.

(188.) *Das Buch der Dschingis-Legende* (Däftär-i Čingiz-nāmā).

(189.) Frank, *Islamic Historiography and "Bulghar" Identity*, 15.

1. Joo-Yup Lee. *Turkic Identity in Mongol and Post-Mongol Central Asia and the Qipchaq Steppe*: Online Publication Date: Dec 2019.

<https://www.researchgate.net/publication/338291378> Turkic Identity in Mongol and post-Mongol Central Asia and the Qipchaq Steppe In The Oxford Research Encyclopedia of Asian History Ed David Ludden New York Oxford University Press